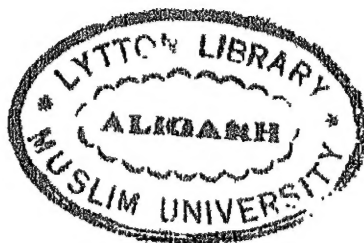




4100



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1335



فَعْلًا وَنَسْتَعِينُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقَلِيمِ

درین ایام بركت انضمام بفضل خالق عباد و محی البلاد و قائلع بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد موسوم باسم تاریخی

۱۳۰۰  
بانگ پیاچین

۱۲۹۰  
تاج حسن

LYTTON LIBRARY  
LIGARI  
MUSLIM UNIVERSITY

BRARY

تصنیف علی بن ابی طالب الادب البارعین فخر البلاء الماهرین اشرف الکیاس مولانا عباس دام فقیه

چهارم  
در مطبعه الکتابخانه

مطبعة

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲	۴	در عهد	در عهد	۲۴	۱۹	مرصه	مرصاته	۲۸	۱۰	کشم	کشم
۲۳	۵	مسجد شمس	مسجد شمس	۲۶	۸	بیه	بیه	۲۹	۲	کنده	کنده
۲۳	۱۹	شاه سلطان	شاه سلطان	۲۶	۱۲	هنگنده	هنگنده	۲۹	۴	در روش	در روش
۲۴	۹	بهر انرا	بهر انرا	۲۶	۷	هنگنده	هنگنده	۳۳	۲	تا بنده	تا بنده
۲۴	۱۵	الامر لویه	الامر لویه	۲۶	۱۴	کرسی	کرسی	۳۳	۲	سر از بیج	سر از بیج
۲۴	۱۶	للمرتب	للمرتب	۲۶	۱۶	بطور	بطور	۳۳	۱۰	قیراسو	قیراسو
۲۴	۱۸	الکرم	الکرم	۲۸	۶	هنگنده	هنگنده	۳۴	۲	المنه	المنه

قطعه تاسیخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک سنوری شمس بانغ  
عاشی قد اعلی صاحب المختص بفارغ

رفت شمسو بیان چون از مضامین درست خطبه تاسیخ هجری خامه فارغ بخواند	کوس یکتے بعالم از زبان کلک زد سکه حالسته شان کلک گوهر کلک زد
قطعه تاسیخ	۱۳۰۵ هجری
رفت سحر بیان بر رخ زیبای کتاب رنجیت از خامه فارغ گل سال فصلی	چون با گشت قلم خوب کشیده غازه حایه طبع به پیش کشید کتاب تازه
	۱۳۰۶ فصلی

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ تَوَكَّلْتُ عَلَىكَ يَا بَاقِيَ الْعَالَمِينَ

درین ایام سراسر ایمن و اسعاد و بفضل و امداد خالق عباد و محیی البلاد  
و قایل بلایه فرستاده بنیاد حیدر آباد موسوم باسم تاریخی

باغ چارمین

۱۳۰۰ هجری

تاریخ دکن

۱۲۹۰ فصلی

تصنیف عالیجناب صدرالادب و الباری بن فخر البلقاء الماهر بن اثرش لایک  
مولانا عباس بن العلامة الشهیر فی الافاق شیخ احمد الیمینی الشروانی

در مطبع حنفی لکهنویس جدید تمام موقوفه مزار محمد علی بر مطبوع شد

112  
200804  
112 E

۲

۱۳۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم

تبارك الذي هدانا لهذا الملك وهو على كل شيء قدير والصلاة والسلام على النبي  
 البشير المذير والدا الكوام وضعبه الفخام ما هدر الحام على البيت السلام  
 وبع ازین برخواطر اجداد روشن تر از مهر نمرود باد که آخر سال هزار و سده صد از  
 سفینین هجرت اتفاق رفتیم بسبیل سیر از بحیر پال مجید آباد و کن گردیده و هرگاه  
 از ان دیار خاکسار و روه بمقیدار ابو الفضل محمد عباس بسکن خود باز رسید به تحریر  
 این تاریخ هست برگماشت و نام این نامه بانغ چارچین تاریخ و کن گذاشت

محرر ۱۳۳۵ هجری ۱۲۹۰ قمری

چشمه نوش است بهر خط بلاغت ازین  
 زین عاصمه مرکب جسم جانفر ساسن  
 بسکه خورشید نبابت خورشید از پیاسن

پرتوئی اند بهائی خنجر دل را سس  
 ناز عشق و آب شکر باد آه و خاک بند  
 خلق را آثار فضل کم است آید در نظر

مستطاب  
 محمد عباس  
 صاحب

<p>ساقی معشوق و خوارم انتظار دل سپرد  هر دو عالم را کن چون هر فردی قیاس  کس چون کم از مایه گرم و سرد روزگار  نیست معلومین از دنیا و قوتی غیر دوست  دست به پای که ابعاد تنزل طلع کنم  گر کسی بهمای من باشد نیست دشمن</p>	<p>ساحرم زغم درون خون دل صبا مومن  هر که بیند طول و غرض ملک تنفس من  سوز دل گداز آه هر دین سطر من  هر دو عالم چیست صغری من کبر من  تا ترقی را و هر دست اینکه اوسد پا من  زانکه قدر من نداند کس خبر تناسل من</p>
<p>و این کتاب مشتمل است بر چهار چین چین اول در حال سلاطین قطب شاهیه  من البریه الی الهایه چین دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه امارت دولت  نظامیه سلطه الله تعالی چین سوم در تعلیمی حال حیدرآباد چین چهارم در  چگونگی قلمرو این مینو سواد و دیگر بلاد و الله الموفق الی الرشاد چین اول در گنجشاهی  حال سلاطین قطب شاهیه از گنجشاهی کن مولفه قاهر صاحب متوطن بیدر و غیره  شخصی میا و قبل ظهور اسلام در هند تا تسلط شاهان اسلام در کن ملک تنگ  و قبضه راجهای قدیم آن دیار بود که در شهر و رنجل دار الحکومت داشتند و در بهمنیه  هرگاه ریایات اسلام در تنگ مرتفع شد گنجشاهیان بهمنیه حکمران گردیدند و خواست  سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بهمنی او را تنگ نشین بیدر که از جانب شاه  موصوفت حاکم تنگ بود و در گوگنده می ماند در سنه نهصد و پنجاه هجری بهمنیه  ضعیف یافته نخستین خود را قطب شاه نامید و خود مگر گردید و شاهی علم برافراشت  و گوگنده که بر سر گریه قلعه کوچک تنگ چین بنای سالها الزمان بود عمارتش  وسیع و منیع کرده محمدآباد نامیده متفرخ و نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری</p>	<p>و این کتاب مشتمل است بر چهار چین چین اول در حال سلاطین قطب شاهیه  من البریه الی الهایه چین دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه امارت دولت  نظامیه سلطه الله تعالی چین سوم در تعلیمی حال حیدرآباد چین چهارم در  چگونگی قلمرو این مینو سواد و دیگر بلاد و الله الموفق الی الرشاد چین اول در گنجشاهی  حال سلاطین قطب شاهیه از گنجشاهی کن مولفه قاهر صاحب متوطن بیدر و غیره  شخصی میا و قبل ظهور اسلام در هند تا تسلط شاهان اسلام در کن ملک تنگ  و قبضه راجهای قدیم آن دیار بود که در شهر و رنجل دار الحکومت داشتند و در بهمنیه  هرگاه ریایات اسلام در تنگ مرتفع شد گنجشاهیان بهمنیه حکمران گردیدند و خواست  سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بهمنی او را تنگ نشین بیدر که از جانب شاه  موصوفت حاکم تنگ بود و در گوگنده می ماند در سنه نهصد و پنجاه هجری بهمنیه  ضعیف یافته نخستین خود را قطب شاه نامید و خود مگر گردید و شاهی علم برافراشت  و گوگنده که بر سر گریه قلعه کوچک تنگ چین بنای سالها الزمان بود عمارتش  وسیع و منیع کرده محمدآباد نامیده متفرخ و نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری</p>



و قتیله و سجد نماز عصر میگذارد و از دست خلام خود با ساره چشید پس خویش  
گشته شد و بیشتر قطب شاه شد و از عیش دنیا اندک تمتع برداشته سینه نهصد  
و پنجاه و هفت هجری بمرد و برادرش ابراهیم قطب شاه بر تخت نشست و بر قلعه  
که گویند حصه دیگر کشیده و جمع کرد و چند قلعه و چند عمارت بزرگ احداث نمود و چند  
قریه و کشتی و خود آباد فرمود و تالاب ابراهیم پیش و تالاب حسین مانع و چندین مساجد و  
مدارس بنا کرد که تا حال موجودند و این بادشاه کریم نفس و عادل باطل الهی را نیکو  
رغبت کلی میباشید و از مائده او خلقی متمتع میشد بخت و یک ربع الشانی سینه نهصد و  
هشتاد و هشت هجری روز پنجشنبه انفعال کرد و پسرش محمد قلی قطب شاه دهم بر سر نهاد  
و سال دیگر سینه نهصد و هشتاد و نه هجری بفاصله سه کوه از قلعه شهر حیدر آباد آباد کرد و  
چار سال و چهار کمان و دارالشفاء و عاشورخانه از ابنیه عالیله و ست و گوشه محل و داخل  
و چار محل بنا کرده او بود که حالا بنجر یک حوض گوشه محل دیگر اثری از آن پیدا نیست  
مرد قابل و عادل و باذل بود و شهر هم میگفت این بیت از دست

از انفات و لبر عالی مقام ما	گردون از دست سکه شاهی بنام ما
<p>هفتاد و هجری القعه که سینه یکزار و هشت هجری جامه سستی گذاشت و چون فرزند داشت برادرزاده اش سلطان محمد قطب شاه برادر رنگ نشست و میر محمد مؤمن استر آباد که دخل عظیم در امور سلطنت داشت و قطب شاهیه سید را مجتهد العصر انکاشته بسیار تکرار میشد میکرد روز عید النحر این بیت گذرانید</p>	

باجبیت باز بستم عهد و پیمانے توئی	کنه جانی من فشانم پیش جانانے توئی
خسته جانم که کنه کنین جانفشانی تازه است	عهد سلطان نوست و عهد قربان توئی

استر آبادی

این بادشاه عادل و فاضل و عابد و زاهد به سجده گذارست و ده کردار شاکرد  
قاضی محمد سنائی بود و در فنون سپاگری شاگرد آغا یوسف مکه مسجد بنا کرده  
این بادشاه است که بصرف هشت لکبه روپیه تعمیر یافته گاهی عروجی و گاهی  
ظل الله تخلص میکرد این سه بیت از دست سه

دماغ و طبع عروجی چه دلکش چهرین است	چنین گوی که خود آسمان فرنگ است
------------------------------------	--------------------------------

وله

عز و جاهم ز عشق و دولت اوست	این همه ششتم بهست اوست
است از باد و نیت ظل الله	سرخوش از باد و نیت اوست

۱۰۲۳هـ

پسرش عبداللہ قطب شاه بهست و ششم ذقیده سنه یکزار و بیست و سه هجری  
پیداشد و روز ولادتش منجمان گفتند که شاه روسه پسر تا و از ده سال نه بنید  
ورنه زیان عظیم رخ خواهد نمود شاه برین سخن عمل کرد و از سال ولادت تا سال  
دوازدهم هر کس بزهد است اما لیتی مامور شد و در عرض یکسال مرد چنانچه دوازده اناطیق  
مردند و در سال دوازدهم از روی حساب شش روزی چند باقی بود و از روی تناسل  
قری مدت مهور سپری شده بود که شاه بغایت مشتاق دیدار پسر گشت و چون عظیم  
ترتیب داد و بدیدار پسر چشم روشن کرد و پسر نیز مثل پدر صاحب جمال و فاضل و  
عابد بود اما روی پسر دیده همان روز پدر بیمار شد و بعد چند روز چهارم جمادی الاول  
سنه یکزار و سی و پنج هجری رحلت کردند و اندک عجب است الحقه در ده روز دیگر  
عبداللہ قطب شاه گردید مولانا رونقی تاریخ نوشت که شاه در کن قطب مان  
عبداللہ در دهمین سال میر محمد موسی هم بجوار رحمت پیوست میر محمد سعید خان

۱۰۲۵هـ

اردستانی المصطفی میرجله معظم خان خان خانان سپه سالار بود و در بیست و نه سالگی  
 محمد امین خان باو خور و بیست و یک بار آمد و بر سر شاهنشاهی نشست و بیست و یک  
 شاه ناخوش شد و مردم بغض رسانیدند که میرجله چهار هزار سوار ایرانی نوکر گذار  
 اراده گرفتن سلطنت میداد و شاه زیاد و تنویر هم گردید و میرجله بنو استه پیش  
 او رنگ زیب رفت و بحضور شاه جهان باریافت و قطعه الماس در پاسته نوکر که از  
 در پاسته کشایافته بود و جوهر این شخصیت که بر پیشانی شخص میگردید و شاه جهان  
 ند کرد و بعد مردن سید الله خان وزیر شد و در غریب و قهر لیس گرفتن حیدر آباد نمود  
 و شاه عبداللہ دو دختر داشت کلانزایا سید احمد عقد لیست و عقد خرد با سید سلطان  
 خود و سید احمد با سید سلطان بخش داشت شب عقد داد و دختر خودی را با او دادند و  
 بر سر دنیا شدند که شاه تنگ گشته به ابوالحسن که یکی از اخوان زاده با سید شاه بود  
 عقد لیست و ابوالحسن مرد غریب لا اوبالی بود و پیشتر در تکیه های فقره می نشست  
 چون سید سلطان خبر یافت اسباب شادی سوخته با خاطر افروخته بد زنت و پیش  
 او رنگ زیب شناسفته نوکر شد و میرجله دختر خود و عقد وی سپرد و بعد ازین عبداللہ شاه  
 سنه یک هزار و هشتاد و دو هجری انتقال کرد و ابوالحسن بدو سید مرتضی چارقی شاه پو  
 و بقرب تانا شاه مشهور گردید و تانا در زبان تنگی طفل را می گویند و اکثر خصائل این  
 پادشاه طفلان بودند و این گنا و نادانگی بود و مشرک تعصب بودند مختار کار شدند و مراکم  
 مشرکین را رونق دادند و در خرابی اهل اسلام افتادند و شراف و سادات بجان آمدند  
 و تانا شاه که نازک دماغی آن ضرب المثل است بجز عیش و عشرت هیچ کار نتوانست  
 و این دو مشرک بروی سلسله بودند و قتی که عالمگیر رو بدکن نهاد و بار اجه ستاره

بنگید این هر دو مشرک تنفییه تعانیت راجه کردند چون عالمگیر باده بجای پور را محاصره کرد  
و با سکندر عادل شاه بنگید علانیة ابو الحسن را ترغیب مددکاری والی بجای پور دادند  
ابو الحسن بعلل گیر نوشت که من تا حال پاس بزرگی میکنم دم حال که ایشان سکندر را تمیم  
دانسته بروی تاخته اندلس واری خلیل خان چهار سوار و پیاده روان میکنند و می بینیم  
که ایشان از کدام که ام می جنگند عالمگیر که از دست ناخوش و در فکر تنه تمام ملک و کز  
بود چهره برافروخت و بهادر شاه را بر سر ابو الحسن فرستاد و خلیل بنگید شکست خورد و  
گلگیر بدست بهادر شاه آمد و سپاه عالمگیر با بهادر شاه در حوالی حیدرآباد رسید و شهر  
تلاطم افتاد و ابو الحسن از عمارت چار محل در قلعه گوکنده رفت و در شهر طرفه بول راه یافت  
هر کس طر فی میگرفت و آب و میر سخت و مردم او باش دست بدارت و را کردند و  
شک و ناموس خلقی خراب نمودند شاهزاده چون برین حال مطلع شد شهر حیدرآباد در  
و سپاهش اکثر شهر را تاراج نمودند ابو الحسن یحیی فرستاد و پیام داد که جنگ از من شاست  
رعایا چه قصور کرده اند بهادر شاه حکم امان در داد و تتر دان و سرکشان ظالمان استرا  
داد و بعضی او را پاسه فیل است و گردن زد تا غارت نشسته است چون ابو الحسن  
بهادر شاه هر دو شیعی المذهب بودند بحد شرط صلح فیما بین قرار یافت از انجمله بن کنا  
و ما و ما و کافر که ماده فساد بودند شاهزاده طلب کرد ابو الحسن سر بر دو بریده فرستاد  
شاهزاده بعلل گیر خبر کرد و به حسن آباد گلگیر که روانه عالمگیر بظاہر هیچ نگفت و چند  
خاموش ماند چون بجای پور فتح کرد و سکندر عادل شاه را اسیر نمود سینه یکبار و نمود  
و نفیست به گلگیر که آمد و گفت که ابو الحسن متعذر است چرا پیش ما حاضر نشد و منق و فوج او  
از حد گذشته است می باید که این بے دین را از منس بردارم این گفت و کوچید

و سبت و چهارم ربیع الاول سنه یک هزار و نود و هشت هجری در ظاهر قلعه محس آباد  
و گنگنه فرو داده و گوشت جنگ سرداده از هر دو سو تا هشت ماه ده یوم جنگها سه  
هولناک شدند آخر روح الله خان و نصرت خان سپاه ابوالحسن را رشوت دادند  
و با خود این محمد عبداللہ خان قوم بنی حکمران وقت شب یک دروازه قلعه که بدست  
او بود بکشاد روح الله خان نصرت خان صفت شکن خان خواجه مکارم و دیگر  
سواران عالمگیر آخر شب با فوج در قلعه درآمد و ابوالحسن بنیر رقص می و غیره از  
لاری ندیم تا شاه مردانه جنگید و زخمها سه هولناک برداشته بزمین افتاد و چند  
علامان حبشی پائین اراک و لیرانه جنگیده کشته شدند و صبح قلعه تبصره و سران  
عالمگیر درآمد مختار خان و غیره امراسه عالمگیر بیابکانه مجلس ابوالحسن آمدند و می گفتند  
و هر که در انشانید و چون خوان سامان و شیرخوان چند همانان ناخوانده را کشت که  
بسم الله حاضر حاضر است و سه کس بخوردن رغبت کردند باقی غذا را در نزد ابوالحسن  
نشان خورد و بنفیل وار شده پیش بهادر شاه رفت که زیر قلعه اتاده بود و گنگنه مردان  
از گاو سه خود بر آورده بشانزاده داد و حکم عالمگیر در یک نیمه نظر بند شد و عیال وی نیز  
از قلعه دران نیمه آمدند و این واقعه در ماه و قیعه سنه یک هزار و نود و هشت هجری قمری

نصرت خان عالی تاریخ چنین منطوق نمود

ابوالحسن دشت جابجا رحل	برش کرد از انمیان تخت دیر
چون برون رفت و بجایش نشست	شاه او رنگ زیب عالمگیر

بعد این سانحه در ماه ربیع الثانی سنه یک هزار و نود و نه هجری عالمگیر خزان در فائن  
بضبطه آورده مبلغ شصت و هشت لکه و پنجاه و یک هزار و دویست و پنجاه و سه هزار

روپیه سوامی جو ہر قسمی و درجہ کالات و ظروف طلا و نقرہ وغیرہ اسباب گران بہا بہت  
 چند کروڑ یافتہ از حیدرآباد کو چیدہ بقلعہ احمدآباد بیدار رخت و ابو الحسن را ہمسر  
 جانسپار خان بقلعہ دولت آباد فرستاد و تویق بنام قلعہ از نوشت کہ در حسن از راجہا  
 مستحاج نہارند سنہ یکہار و یکصد و دوازده ہجری ابو الحسن بجار قلعہ اسالی جانسپار  
 نمود و در ہفتہ خلکہ آباد نمودن شد عشرت ہفتاد سال بود و در یک سال پنج ہزار گشت  
 کہ ابو الحسن از روپہ اسالی چارہ سال در لہو و لب گذرانید و چارہ سال در لہو  
 علم سپرد و چارہ سال در خدمت قلعہ شوق در دیشی کرد و چارہ سال در خدمت قلعہ  
 داو عیش داد و چارہ سال در قلعہ خانہ ایام رنگہ فی سہ کرد و در ہفتہ ہزار و سترہ در  
 سالہ تجرٹ از رنگہ زیب درآمد و نواب سربازیم لہو بکیم ناخیش شہین گفت  
 از ہجرت سربازیم شوق از عریان شد  
 اعجاز خسروی بین شوق ستارہ آمد  
 و علامہ عبد الجلیل بلگرامی چنین داو بلاغت دادہ

چو شہ اہمام زینخصر آورد	بور و اہم اعظم در شمارہ
قلاع گرفتہ مفتوح فی الحال	ز تیغ او عدد و شد بارہ بارہ
ز نگشتان شہ بہد اہمام	برابر چار الف کردم نظارہ
چنین تاریخ گفتن تہراست	شہ از عبد الجلیل این آشکارہ

دولہ

چو سیمو او سبھناورا با گیتی	ز تیغ شہشاہ گشتن بارہ
الفنا سے این ہر سہ تار اہم کجا	نو ویم تار تیغ فتح ستارہ
چہمن ووم در حال ایالت دریاست آصفیہ و امارت و دولت نظامیہ	

الحمد لله تعالى از روی گزرا آصفی و خزانه عامه و سواران او و امرا و اعیان و شیخان و بزرگان  
و خورشید جاهی و نصر الله خانی شکوه چار فصل فصل اول دزدان گمشدگان تیمور  
آصفی و جهانگیر هرگاه سلطنت حیدر آباد از ابو الحسن تا شاه گرفت صوبه داری  
و کن حواله جانب پارخان نمود و چون کشته یکنه از و یکصد و نیرده مجری بدو رستم و لنگان  
پس روی صوبه دار شد و در سنه هزار و صد و شانزده رستم دستان خلع را در رنگ آبا و گشت  
و از پیشگاه شهنشاه کامبخش داد و دستان پنی صوبه حیدر آباد شد باز از طرف بهادرشاه  
در سنه هزار و یکصد و نوزده مجری یوسف خان صوبه شد و در عهد محمد شاه دلی مبارز خان  
عماد الملک صوبه گردیده و در سنه یک هزار و سی و یکصد و هشت مجری مبارز خان با  
آصفی و بگلیه کشته شد حیدر آباد و دست آصفی آمد فصل دوم در نسب  
آصفی و جاده اترالدین آصفی و نظام الملک چمن قلیج خان بن شهاب الدین غازی الدینخان  
نیر و زنگبار بن عابد خان سمرقندی مخاطب بقرقچ خان بن خواجه ایل بن خواجه غریز علی  
بن محمد عالم بن محمد موسی بن محمد درویش بن شیخ جاوید بن شیخ فتح الله ثانی بن شیخ جاوید  
سرت بن نجیب الدین بن شیخ فتح الله بن تلج الدین بن علاء الدین بن بن ابی الکر  
بن ابی حفص بن شیخ شهاب الدین سهروردی بن شیخ محمد بغدادی بن بهادر الدین بن  
عبد الله صفوی بن محمد سعید بن قاسم علی روی بن نصر الدین بصری بن محمد قاسم بن عبد الله  
بصری بن عبد الرحمن کی بن ابوالقاسم بن ابوالمحمد کی بن محمد بن ابوبکر صدیق خلیفه اول  
فصل سوم دزدان گزرا آصفی و باید دانست که عابد خان از سمرقند بعد از شاهرهان  
در سنه آند و چهار صدی منصب یافت و چون عالمگیر تاج بر سر گذارفت عابد خان را اب  
هزار و سی و خطاب قلیج خان داد و در سنه یک هزار و هشتاد و یک مجری منصب صدر

و سه هزار پانصدی کامیاب کرد باز صوبه اجمیر باز صوبه بلکان تفویض نمود و باز  
 سنه هزار و نود و عابد خان بجز گرفت و چون باز آمد منصب هزارری یافت و بست  
 و چهارم ربیع الاول سنه هزار و نود و هشت هجری وقت محاصره کولکنده بضرب کل  
 بروست راست زخمی شده بعد سه روز مرد پیش شهاب الدین اول سنه هزار و نود و  
 هفت هجری منصب سه صدی باز پانصدی و باز خطاب فیروز جنگ غازی الدین  
 مبارسی گردید و و مادر مرقی یافته و مدت قلیل منفعت هزارری شد و با وزیر الفنا بیگم  
 دختر سعد الله خان وزیر شاه بهمانی کتخاگردید و در عهد بهادر شاه بصوبه داری گجرات  
 سرفراز شده بهمانجا سه هزار و یکصد و بست هجری کوس حلت فرو گرفت و از بلطن  
 دختر سعد الله خان وزیر قمر الدین خان سنه یک هزار و هشتاد و و پیدا شد نیکبخت  
 تایش و ولادت اوست اول از عالمگیر چار صدی باز نه صدی باز و هزار پانصدی  
 و خطاب چین قلیج خان یافت باز سه هزار پانصدی شد باز خدمت فیروز داری بجا  
 و باز صوبه داک بجا پور یافت باز چار هزارری باز پنج هزارری منصب یافت بعد از عالمگیر  
 شاه عالم بهادر شاه برادر نیکبخت قمر الدین منصب شش هزارری و خطاب خان  
 دوران یافت و بز خدمت صوبه داری او ده سر بلند شد و باز ترک خدمت نمود و بدلت  
 و رنگ صوفیه گوشه نشین در دلی ماند و چون بهادر شاه مرد و مضر الدین جهاندار شاه بست  
 نشست باز منصب شش هزارری قبول نموده در سلک امرا سه شاهی درآمد و چون سیر  
 افسر سپه نهاد منصب نهفت هزارری و خطاب نظام الملک پایه بیانات اندوخت و  
 صوبه داک کن تاجدار کرنا گشت و در اورنگ آباد قرار گرفت و باز بجنو فرست  
 و صد پنجاه سال را با گذشت و هرگاه سیر در گذشت و رفیع الدین رجات پاپونک



نهاد و در و ماه از پادشاه دروش اختر محمد شاه تخت نشین گردید نظام الملک صوبه داری  
 مالوه یافت و از مالوه سنه یک هزار و یکصد و سی و دو هجری غرم تسخیر و کن در سر کرد و قلعه آید  
 از طالب جان و برهان پور از انور خان باشتی گرفت و نیزه هم شعبان سال مذکور از سید  
 ولاد علیخان ساداته باره در و او حسن پور سرکار بنهید جنگید و سید کشته شد و یازدهم ماه  
 شوال سال سطور در و او یالاد پور نواح صوبه باران سید عالم علیخان مصفا نمود و سید  
 کشته شد و ازین هر دو فتح ملک کن منجر گرد و تعلقال تمام هم برسانید و از رنگ آبا و منده گاه  
 کرد و در دلی نواب حسین علیخان وزیر باشاره محمد شاه از دست میر حیدر خان کشته  
 شد و سید گردید و نظام بطلب محمد شاه سمت دلی رفت و در سنه یک هزار و یکصد و سی و پنج  
 صوبه داری کنی در دست صوبه داری کجرات و مالوه یافت و در امری شاهی نفاق و در  
 دلی ضعف کلی رونمود و در سنه یک هزار و یکصد و سی و شش فرمان صوبه داری و کن بنام مبارزخان  
 عماد الملک محمد شاه نوشت نواب نظام الملک چون چنین دید خود را رنجور نمود و گفت که چو  
 مراد آبا و مناسازگار است از شاه اجازت گرفته براد آبا و روان شد و از راه عطف عمان  
 نموده به سرعت راه دکن پیش گرفت بخت و سوم محرم سنه یک هزار و یکصد و سی و هفت  
 با مبارزخان جنگید خان موصوف سریدان کشته شد و نظام فتح یافته رئیس کن گردید و شاه  
 در وقت نظام را قوی دست دیده فرمان استمال نوشت و از منجه خطاب بخشید و در  
 یک هزار و یکصد و پنجاه هجری بدلی طلب فرمود و جنگ مهره نامور کرد و ماه رمضان سال مذکور  
 نظام در و او بجو پال با مهره میدان جلال آراست و خبر آمدن نادر شاه از ایران شنید  
 با مهره صلح کرده بدلی رفت و بعد واقعه نادر شاه سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بمیدان  
 دکن سفر کرد و ناصر جنگ که در او رنگ آباد بود با خواسته سران سپاه با پدر صف ارشد و نند

و تکیه آمد و نظام فتحیاب گشت و در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری  
 بر کرناک رفت و قلعه ترچیا پل از مرسته گرفت و انورالدین خان شهابت جنگ  
 حکومت مدرین خشیده باز آمد در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده  
 که از قلاط نامی دکن در دست مرسته بود جنگ در جنگ خود آورد و در سنه یک هزار و  
 یکصد و شصت و یک هجری خبر آمدن احمد شاه و زانی از حدود افغانستان به دوستی  
 شنیده به دلی روان شد و به برهان پور رسیده خبر یافت که احمد شاه ابدالی از احمد شاه  
 تاجدار دلی شکست خورده زنت نواب فتح غریت کرده و در برهانپور سال مذکور بهار شد  
 و چهارم جمادی الثانی سنه مذکور در نقش او را در روضه قریب دولت آباد متصل  
 او زنگ آباد در احاطه شاه برهان الدین غریب دفن کردند **فصل چهارم در ذکر اولاد**  
**اصفجاه تا آخر سنه الهجری و آغاز امارت میر محبوب علیخان اصفجاه ششم و م قابل**  
**اصفجاه شش پیر داشت میر محمد پناه امیر الامیر میر محمد نظام الدوله ناصر جنگ میر محمد**  
**امیر المملک صلابت جنگ میر نظام علی اصفجاه ثانی میر محمد شریف برهان المملک**  
**بسال جنگ میر فتح ناصر المملک بهایون جاهد - بعد انتقال نظام المملک اصفجاه بر**  
**ایالت میر احمد نظام الدوله ممکن شد ایالت محی الدین خان مظفر جنگ دختر زاده نظام المملک**  
**مرحوم حاکم بجا پور سر از طاعت پیچیده بشوره حسین دوست خان ارکالی هواسه**  
**تسلیه ارکات و سرکرد و نصارا قوم فرانسویس بنبر پیر لازم گرفته بر بلور الدینخان**  
**شهابت جنگ گوپاموی که از وقت نظام المملک ناظم ارکات بود لشکر کشه شهابت جنگ**  
**مقابل که در ورعین معرکه باده سرخ مات چشیده نظام الدوله خبر یافته از او زنگ آباد بهشت**  
**نیز اموار و صد هزار پیاده جوار و توپخانه آتشبار با کمال اقتدار روان شدند و با قصد که**

ساقی ملی کرد و در سوار چری بست و ششم ریح الآخر سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه  
 هجری معرکه قتال آراست و مظفر جنگ را زنده اسیر و دستگیر نمود و بر شکال درار کات  
 گذرانید و بهت خان و غیره افغانه نوکران نظام الدوله الطبع و میوی با مظفر جنگ و  
 افسران فرانسیس سازش کردند و به هفدهم محرم سنه یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری  
 نظام الدوله را شهید نمودند و مظفر جنگ را از قید برآورد و بر سندانارت نشانید و در  
 بهمد را با آورد و در انشای راه فیما بین افغانه تقار پیدا شد و با هم خونریزی گردید و مظفر جنگ  
 و بهمد خان و دیگر چند سرداران کشته شدند سران سپاه نظامیه امیر الملک میر محمد خان  
 صلابت جنگ را رئیس کردند و مجید را با و شافقت و میر محمد پناه امیر الامراء و علی خورشید  
 ناصر جنگ برادر خود شنیده به واسطه ریاست دکن پنجاب تهجمال با درنگ آباد رسیدند و  
 به هفدهم رجب سنه یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمرگ مفاجا جان بحق تسلیم نمودند  
 رفقا انکس بدلی بودند و درین وقت فتنه در ریاست دکن رونمودند که شورش بسیار  
 آخر سنه یک هزار و یکصد و شصت و نه هجری میر نظام علیخان آصفجاه ثانی از پیشگاه برادر  
 خود امیر الملک صوبه داری برابر میر محمد شریف برهان الملک صوبه داری سیجا پور ریاست  
 و در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری برهان الملک از سیجا پور درازنگ آباد نزد برادر  
 آمد و منصب و کالت مطلق یافت و میر نظام علیخان آصفجاه ثانی هم از برابر با درنگ آباد  
 رسیده برهان الملک را از عمده و کالت معطل کرده اختیار ریاست بدست خود آورده و لقب  
 به لقب ولیعهد سرداران فرانسیس خوانند که دست اقتدار آصفجاه ثانی را کوتاه نمایند  
 آصفجاه ثانی در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری حیدر جنگ سرخس فتنه در آن  
 را در خیمه خود کشته اسب سواره بدر زفت و امیر الملک را مجید را با و نهاد و آصفجاه ثانی

با جانوجی به وسیله مکاسد از برار جنگیده باز صلح نموده پیش برادر خود امیر الممالک رفت و درین  
 فساد و آذینر شها ملک بسیار در دست پیشوای راجه پونه رفت که تفصیل آن بسیار است  
 و صرف حیدر آباد و بیدر و برادر در دست اولاد نظام الملک ماند و چون شوکت و قوت  
 پیشوای از قتل بهاد و جهنگو و بسواس را و در سوا کر نال از دست سپاه احمد شاه و رانے  
 مضحک گردید آصفجاء ثانی با امیر الممالک برآمده تا هفت کرده پونه را یات غنیم را نگو سار  
 کرد ناگاه میثقل ناصر الملک با غنیم پیوست باین سبب فیما بین راجه پونه رگناتمه را و ما و  
 و نواب آصفجاء ثانی صلح شد و از صوبه اورنگ آباد و بیدر بر قدر ملک در دست پیشوای  
 والی پونه بود باز بدست آصفجاء ثانی آمد و چهار دهم و یکجیم سینه بکنار و یکصد و هفتاد و  
 پنج سبجری در بیدر آصفجاء ثانی برادر خود امیر الممالک را گرفته قید کرد و شاه عالم عالی گوهر  
 بادشاه دہلی فرمان صوبه داری دکن بنام آصفجاء ثانی فرستاد و نواب در بیدر استقبال نموده  
 فرمان را بدست تعظیم گرفت و مستقل والی حیدر آباد شد و درین وقت فیما بین رگناتمه را و  
 و ما و راوناتمه رفت و نمود آصفجاء ثانی حمایت رگناتمه را و کرد و ما و سوار و شکست خورد و  
 سر بر خط فرمان غم خویش رگناتمه را و نهاد و رگناتمه را و در غرض این استمداد ملک پنجاه  
 لکه روپیہ و قلعه دولت آباد که سابق از اولاد نظام الملک بدست راجهای پونه آمده بود  
 پیشکش ساخت و ناصر الملک که نزد راجه پونه بود از کرده خود پشیمان شده خواهان عفو و تقصیر  
 و بعد عفو جرمیه در اردوی آصفجاء ثانی داخل گردید و بغازی و فتنه پردازی بعضی امرا  
 آصفجاء ما از رگناتمه را و مکر شده بر سرش فوج کشید رگناتمه را و طاقت جنگ در خود  
 ندیده با سوار سوار تاراج ملک نظامیه اختیار کرد و آصفجاء ثانی نیز تخریب کشور غنیمت  
 نمود و پونه ملک حریف را تاراج کرد و پونه را آتش زد و بسوخت میر اولاد محمد خان و کما



از فنون سپاهگیری بسیار واقف بود و شعر فارسی و اردو و شونجی میگفت و شعر و  
 سپاهیان را دوست میداشت و سلوکها مینمود و این زن در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش  
 هجری قالب غنصری تنی کرد و بر قبر وی گنبد عالی افراشته اند و هنوز برقرار است المختصر  
 آصفجاه ثانی از کثرت عیش و عشرت بمرض فالج مبتلا گردید و در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش  
 هجری مشیر الملک در سرکار پیشوا بهرحله که تو است منفرد عظیم بر پا نموده از زندان  
 برآمده نزد آصفجاه ثانی در حیدرآباد رسید و در راه اسیر سلطان اسپهبد علی خان  
 کوس شاهی زد و با انگیزان جنگید و با آصفجاه ثانی نیز تقاریر پیدا کرد و مشوره مشیر الملک  
 آصفجاه ثانی مدد انگیزان اختیار کرد و پیشوا هم معین انگیزان شد و هر سه لشکر بر سر یک پیشانی  
 و پیور پایان کار سنه یک هزار و دویست و شصت و شش هجری از پا و آوردند و ملک و مال و را  
 با هم قسمت نمودند بعد از این در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش هجری پیشوا از آصفجاه ثانی مطاعه  
 سه کرد و روپ نمود مشیر الملک و هم تنه و برگزیده انگیزان را با والی پونجا آمادہ پیکار کرد  
 و در دولت آصفجاه فوج انگیزی هم نوکر گزید و در فکر سمیتصال پیشوا سه گریه نمود  
 هنوز این مقدمه ناتمام بود که آصفجاه ثانی بهفهم ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و شصت و شش  
 از مرض فالج که از چند سال بآن مبتلا بود هتاد و یک مرحله زندگانی طی کرده عالم فانی را  
 وداع کرد و سعید خجست تاریخ ولادت و متوجوب بشت تاریخ وفات او ستوده و عشرت بشت  
 بشت اسما و زکوره نیست میر احمد علیخان عالیجاه ۱۰ میر کبر علیخان سکندرجاه ۱۰ میر جهان علیخان  
 فریدونجاه ۱۰ میر ذوالفقار علیخان جهاندارجاه ۱۰ میر حبیب علیخان حبشیدجاه ۱۰ میر  
 تیمور علیخان کبیرجاه ۱۰ میر جهانگیر علیخان سلیمانجاه ۱۰ میر جهاندار علیخان کیوانجاه  
 نواب آصفجاه ثانی بر حال وزیر خود مشیر الملک بسیار مهربان بود و هرگاه سیف الملک

پسر شیرالملک مرد شیرالملک بسیار عظیم شد آصفجاه ثانی برائے علی خاطر سلیمان جا  
 و کیوان جا هر دو پسر خود را در سر زندی شیرالملک داد و ابواب رفت بر کشاد  
 و چون رو بروی آصفجاه ثانی عالیجاه شهنشاه گشته بود و بعد حلت شان آصفجاه ثانی  
 سکندر جا هر پسر را مارت گذاشت و عمر عزیز در کالج دولت بغرت بسر برد و راه  
 یوچمه سنه یکزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری پیدا شد و هفدهم ذیقعد روز جمعه سنه  
 یکزار و دودصد و چهل و چهار هجری وفات یافت و مختصر وقایع عهد ایشان نیست که چون  
 شیرالملک سنه یکزار و دودصد و بیست هجری ب عالم بقا شتافت میر ابو القاسم  
 الخاطب میر عالم را خدمت دیوانی عطا کرد و هرگاه بخت و کرم شوال روز جمعه سنه  
 یکزار و دودصد و بیست و سه هجری میر عالم جهان فانی را گذاشت شیرالملک حید یار خان  
 و اما میر عالم را خدمت دیوانی سپرد و یادگار میر عالم بیرون شهر تالاب کلان است که  
 ازان شهر میرید و شهر او در دهان و در وقت لشکری بر اوج چند دلال بهادر که تری تفویض  
 گشت و راجه صاحب محتاکل شدند و شیرالملک بر اسمی نام دیوان ماندند و عیشت  
 زندگی بسر بردند هشت و نود و نه پسر سکندر جا بود و نامهای پسران باین تفصیل اند  
 میر قزنده علیخان ناصر الدوله - میر شیر علیخان مصمامل الدوله - میر گوهر علیخان  
 مبارز الدوله - میر فضل علیخان سعید الدوله - میر نور علیخان منور الدوله - میر  
 فیاض علیخان ذوالفقار الدوله - میر محمد علیخان قطب الدوله - میر واور علیخان قزاق الدوله  
 میر فتح علیخان مظفر الدوله - هرگاه چنانکه مذکور شد سکندر جا هر دار نا پائدار به  
 و الاقرار شتافتند و اب ناصر الدوله بهادر و رفیق بخش مسند مسند مانده شد و ایشان از  
 بطن فضلت النساء یکم یازدهم ماه جمادی الاول سنه یکزار و دودصد و هشت هجری

پیدا گشتند و در قصر امارت بعیش و فراغت ایام زندگانی پایان آوردند و بعارضه  
 پنجمین بخت و دوم ماه رمضان سنه یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری عالم فانی  
 گذشتند و در عهد ایشان هرگاه بنیر الملک مردند راجه چند و لال صاحب پیشکارتین تنها  
 راق و فائق جمله امور ریاست شدند و حضور پر نور بندگان عالی آصفیاه چهارم بذات  
 بهیج کار توجه نکردند و قانع عهد قدار راجه صاحب موصوف بوجه اختصار قلم اندازند و  
 صرف انچه بمجمل می نویسیم که ایشان سخی بودند و قوم سکھ و روسیه و عرب در و در شان  
 قوی دست گردیدند و فیما بین خاندانیکه ها نمودند آخر سکھ و روسیه مغلوب و عرب غالب  
 گشتند و چون ملک را با جاره میدادند و با نظامیکه می باید کمتر توجه میکردند کشور از قدری  
 محال تنهایی پذیرفت و محاصل کمتر شد و حال مرا و جاگیران و گرون گردید و در خزانه  
 بیشتر ماند و نوکران از نیافتن تنخواه بجان آمدند سه لکه و چند هزار روپیه در ماه که با پایا  
 تنخواه سپاه انگریزی بدولت انگلشیه داده میشد از تهی شدن خزینه و ارسال اتم تعلوق  
 رونمود و چون قریب یک کرور روپیه سرکار انگریزها در بدولت نظامیه قرض شد  
 نوبت مطالبه رسید راجه صاحب از بساده پیشکاری و مختاری برخاسته غلت نشین  
 شدند و راجه رام بخش سپر راجه گون بخش خلعت پیشکاری پوشیدند و سراج الملک سپر  
 بنیر الملک سپر دیوانی بردستار گشتند و چون از ایشان انتظام نشد از منصب افتادند  
 و امیر کبیر شمس الامرا بهادر اول بر کار دیوانی مامور گشتند و بعد چند ماه گذشتند باز راجه  
 رام بخش پیشکار و بعد چند سس سراج الملک دیوان شدند و بسیار تدبیر کردند مگر مدعا  
 نیافتند آصفیاه چهارم آنچه در خزانه حبیب خاص و قلمه گو لکند و داشتند برای فسخ  
 ریاست و فیصله تنخواه انگریزی دادند مگر کافی نشد و کما ضا حنت رونمود و آخر مجر گشته



و دو از دهم ماه شعبان سنه یک هزار و دو صد و شصت و نه هجری کنیل جان لوصاحب  
 بهادر رزیدنت دولت انگلشیه را در وجه ادای دم و آئینه بر سر وادون تنخواه  
 ماه بهماه نفوج انگلیزی بندگان عالی صوبه برار که دران وقت ظاهر پنجاه لک و پیه  
 محاصلش بود حواله کردند که شروط تفویض و گفتگو سے مطالبه و بیان دیگر امور بود چه  
 ایجاز درین مختصر گذاشته آمد القصه بعد ازین هفتدهم شعبان سال مذکور سراج الملک  
 راه آخرت پیو و ند و شجاع الدوله مختار الملک میر تراب علیخان سالار جنگ بهادر  
 پسر شجاع الدوله مرحوم بن میر الملک عمده دیوانی یافتند و نرائن پرنشاد صاحب راجه  
 راجایان نرند بهادر بن راجه بالا پرنشاد صاحب بن راجه چند دلال صاحب بن خدمت  
 پیشکاری منصوب شدند و از اصابت رومی و توجیه تام و غور مالاکلام دیوان محدود  
 انتظام در ریاست پدید گردید و یکویا خزان رفت و موم بهادر رسید آصفیاه چهارم دو  
 پسر داشتند خرد و روشن الدوله و کلان میر تهنیت علیخان افضل الدوله بهادر که بسبت و نهم  
 ربیع الثانی سنه ۱۲۲۷ هجری پیداشدند چون روز دیگر بعد رحلت والد باجنود آصفیاه تحبیم  
 شدند و بر سر مملکت آبابی نشستند دست جوگشاوند و بسیار فقرارانواختند در صورت  
 وقوت و جرات ثانی آهنگند یار بودند و زمانم استیاد ریاست از راه فراست و کیمت  
 یکصد سالار جنگ بهادر وادند و فارغ البال ماندند و سعیت ملک نظام نود و پنجاه رسید  
 و سی و هفت میل مربع مکرست و اگر انتظام و آبادی ملک چنانچه میباید بر روستا  
 آیشش کرد و روستا پیه سالانه خرج حاصل شدن و شوازیست مگر در عصر آصفیاه چهارم  
 قریب دو کر و ر بدقت وصول میشد سالار جنگ ساعی جمیله بکار بودند و ریاست را  
 از بار قرض بکند و شش کردند و ملک را بقدر امکان آباد ساختند که سوامی جاگیرت که

زیاده از که در روپیه باشد حاصل ملک قریب چارکر در درختان آصفیه داخل شد  
و بسیار عمارات جدید بنا کردند و عمارت های کهنه مرست نمودند بادولت انگلشیه  
اتحاد افروزند و نوکران را ماه به ماه تنخواه دادند تعداد نوکران ریاست قریب ششاد هزار  
است که پانزده لک روپیه شهریه می یابند پل مسجد و بازار افضل گنج بکرم ولی نعمت  
خویش با سلوب خوب تعمیر کردند و نظام محکم جات نمودند ریل از حیدرآباد تا شولالوپور  
ساختند و از او در حلیله عمده آصفیاه پنجم نیست که در سنه هجری علاقه را چور و شور پور  
و دلهاسیون گونیزت اندیشا شامل حیدرآباد نمود و بعضی پرگنات علاقه صرف جاهای  
بطور معاضه گرفت و در همین سال سکه قدیم که بران نام سلاطین تیموریه بود متوقف  
گردید و سکه جدید که یک رومی آن نظام الملک آصفیاه و طرف دیگر ضرب حیدرآباد  
نقش است جاری شد و در سنه هجری خطاب شماره هفتصد هزار روپیه  
و تمغه اشار از پیشگاه ملکه عظمه کوئین و کشوریه قیصر هند و ملکه لندن آمد و آصفیاه پنجم  
هریه قبول نمودند مگر از پوشیدن اشار بسبب بودن تصویب که خلاف آئین اسلام است  
عذر کردند و جمهوری و مخدوری بوجه پابندی ملت وند سبب و نمودند و اجراضه متوق  
بتاریخ دوازدهم ذیقعد سنه یک هزار و دوصد و ششاد و پنج هجری داعی اجل البیک  
اجابت گفته را بهی ملک بقا شدند و فرزند اقبالند و است پیر و کلاه شمشیر آصفیاه مظفر الملک  
میر محبوب علیخان بهادر را که پنجم ماه ربیع الثانی سنه یک هزار و دوصد و ششاد و سه هجری  
از لطن مهد علیا و اجد بیک صاحب پیدا شده اند ملک و کن سپر وند چونکه جناب مدد و  
خرو سال بودند دستور صاحب شعور سالار جنگ بهادر بکمال دوخت و اسب های کار و بار  
سلطنت را چنانکه باید سرانجام دادند و بهرگاه در سنه هزار و دوصد و نو و سه هجری

پانزدهم ماه ذیحجه در دہلی دربار قیصری شد با چند سر داران نامی و خیر خواہان گرامی  
 رونق بخش دہلی گردیدند و در جشن شامل شدند و در پین سال سالار جنگ برای  
 حصول ملازمت ملکہ لندن و قیصر شد بشہ لندن رفتند و با احترام ملاقی شدند و  
 بازگشتند و در ۱۹۹۹ ہجری بندگان عالی بسیر و رنگ آباد شافتند و مع الخیر بدلتخانہ  
 آمدند و ناگاہ بتاریخ بستی و ششم ماہ ربیع الثانی ۱۲۳۰ ہجری بعارضہ بیضیہ سالار جنگ  
 بہادر انتقال نمودند و حلت شان موجب ملال خاطر خاص و عام شد تا سندی بنی  
 بندگان عالی دم اقبالہ راجہ راجایان نرندر بہادر نرائن پرشاد پیشکار مختار کار قرار یافتند  
 و بہا صابت رای گورنمنٹ مقرر شد کہ بعض امور نظم و نسق بمشورہ خورشید بہادر و  
 بشیرالدولہ بہادر و میر لائق علیخان بہادر و خلف سالار جنگ بہادر و پیشکار صاحب بہادر  
 جاری شوند و آخر سال یکہزار و سہ صد ہجری معلوم گشت کہ حضور پر نور شانزدہم ماہ صفر  
 ۱۲۳۰ ہجری براسے ملاحظہ نمایند گاہ کلکتہ بسواری ریل رونق افروز خواهند شد  
 و از انجا در ماہ ربیع الاول مراجعت خواهند فرمود و پنجم ماہ ربیع الثانی ۱۲۳۰ ہجری مطابق  
 سوم فروری ۱۲۳۰ موافق بستی و ششم اسفندیار ماہ ۱۲۹۱ الفصلی کہ سن مبارک  
 ہجده سال خواهد بود بر سریر جہانبانی متمکن خواهند شد و ذیحجه آخر ۱۲۳۰ ہجری کہ اتفاق  
 رفتن راقم این تاریخ بحیدر آباد شد و تقریباً دیوان جد مجد جناب عالی کہ بتوجہ خاص طبع گشتہ  
 بتحریر آوردہ و در ماہ محرم ۱۲۳۰ ہجری نخستین بواسطہ والامرتب راجہ گردماری پرشاد خان  
 صدر سرشتہ دار فوج باقاعدہ دولت نظامیہ و عالی مناقب آغامیرزا صاحب  
 سر و جنگ اتالیق حضور از مہاراجہ نرائن پرشاد و صاحب بہادر پیشکار ملاقات دست و اوتادیکہ  
 گفتگو بحال رفت کردند و از حال نظم و نسق ریاست عالیہ بہوپال امور خبری و کلی سپردند

و از بیان شافی بنده خوش گردیدند و مشکور نوازش خود نمودند و من بعد در مجلس  
 هایون بنده گانه عالی حسب اطلب مع صاحبین موصوفین رفتم و باریا فتم و کوشش  
 بجا آوردم و کتاب آئین بهین ترجمه دستور العمل یکی از راجه‌ها سے هنده که قبل و و هزار  
 سال فرمانروا بود از تالیف خود پیشکش کردم نذر بنده پذیرفتند و قریب کریاس  
 محمد عباس اذن نشستن دادند و سرپیچ مرصع الماس از دست مبارک بر سرم می‌گذاشتند  
 بالیقین صورت هایون دیده دریافتیم که ذات بابرکات فخر خاندان است و از چهره بها  
 آثار بزرگی و اقبال نمایان بدین رسا و فراست و ذکا موصوف اند و به فتوت و مروت  
 و شجاعت و سخاوت معروفند

این مراتب که دیده ام خبریست کار کلی هنوز در دست است  
 چمن سوم محلی قطب شاه بفاصله سه کرده از قلعه محمد آباد گو لکنده لب رود و مو  
 شهر آباد نمودن بخاطر و شست جائیکه در سنه نهصد و هشتاد و یک هجری بر رود و مذکور  
 والد ماجد او پل سنگین و دو صد ذراع طویل و از ده گره عرض و چهار ده گره ارتفاع  
 مشتمل بر عجب و در تصرف نو و دوشش هزار روپیه بنا کرده بود و شخصی صراط المستقیم  
 تا نخیش یافته گذرانید و پانصدین طلا انعام یافت هر گاه مالک تاج و تخت شد  
 شهر آباد کرد و بجای نگر نام نهاد لفظ حافظ ماده تاریخ یافت و باز عمارت چار منار  
 در وسط شهر ساخت و تا نخیش یا حافظ گفت باز بهاگ نگر را حیدر آباد نام نهاد و تا نخیش  
 فرخنده بنیاد نمود این شهر در عهد قطب احیان در دو پنج کرده آباد بود و حالا آبادانی  
 این شهر مع معسکه انگریزی تخمینا در دو رست کرده باشد و سابق این شهر فیصل ندرست  
 مبارز خان بنیاد فیصل انداخت و نظام الملک آصفیاجم ساخت و درین شهر بنیاد

سینر ده باب کلمان سینر ده در یچه واقع اند و سه صراط بر و دوسه مینی هستند یکی  
 جسر قدیم مذکور الصد که بنام پل نر و اشهر است دوم پل چادر گماٹ که نواب  
 ناصر الدوله بهادر مرحوم آصف جاہ چارم سنہ یکہزار و دوصد و چیل و پنج ہجری سے  
 سہ صد گز و راز و پانزہ گز بلند بصر فہشتا و پنجہزار روپیہ بنا کر وہ اند و سوم پل آب  
 افضل الدولہ بہادر مغفور آصف جاہ پنجم است دوم دہلی دروازہ کہ در سنہ یکہزار و دوصد و  
 ہشتاد و پنج ہجری تعمیر یافتہ و اندرون شہر شاہ (۱۲۹) محلہ و بیرون (۱۵۶) محلہ  
 آباد اند کہ درین محلات داخل و خارج فصیل و محسکہ کنند را باد (۳۵۴۹۵۲) مردوز  
 بہ وجہ آدم شمار می شد ایہ میباشند و اسماء ابواب و در یچہ ہا این است  
 دہلی دروازہ قدیم - دہلی دروازہ جدید - چادر گماٹ دروازہ - دبیر پورہ دروازہ -  
 دروازہ یاقوت پورہ - دروازہ تالاب میر حلیہ - گولی دروازہ - لعل دروازہ - علی آباد  
 دروازہ - دروازہ غازی بندہ - فتح دروازہ - دود باولی دروازہ - دروازہ پل نر وہ  
 کٹرکی - بوہرہ - کٹرکی میر حلیہ - کٹرکی تانا - کٹرکی رنگ علی شاہ - کٹرکی بودلہ - کٹرکی دار الشفا  
 کٹرکی کلالہ - کٹرکی گاؤر - کٹرکی حسن علی - کٹرکی چنبہ دروازہ - کٹرکی چار محل - کٹرکی دود  
 باولی - کٹرکی کماران - و اندرون و بیرون شہر زیادہ از پانصد مسجد بخور و کلان خوانند  
 بود و کلان تر از ہمہ مکہ مسجد است ارتفاعش از خاک انداز تا قہ گلدستہ سی و شش گز  
 مسامی زمین مسجد و عرض و طول ۱۹۵ گز مربع حوض چہار دہ گز مربع و الان مسجد  
 پنجہر و سہ درجہ در طول شصت و پنج گز و عرض چیل و دو گز ہشت گرہ چار محراب  
 مساوی ہر یک ہشت و نیم گز عرض و در در میان ۱۵ نیم گز عرض مسقف بدو سقف  
 تو بر تراز آگاہ و اجر کہ در میان آن مثل سرداب جامی وسیع است و در صحن مسجد چار

جنوب پنج مجره سنگ مرمر هستند مزار عمده یکم مزار نواب نظام علیخان مزار نواب  
سکندر جابه مزار نواب ناصرالدوله مزار نواب افضل الدوله و بر سر چهار مجره نوابان این  
تواریخ کسند ه اند

بر روح پاک میر نظام علی مدام زین مصر عجب تواریخ را بخوان چون سکندر جابه از آفاق رفت بر کشیدم آه گفتم سال او	خوانند با وضو جمیع اشخاص فاتحه مستوجب باشند و با خلاص فاتحه هر مکان شد از گمش بیت الحزن راهی فردوس شد شاه دکن
--	--

ایضا

کرد شاه دکن زو بهر کنار چو رفت نواب ناصرالدوله سوخت زواران مه صیما از شو بودست و بودست و یکم از آن دشمن عینی با شمشیرش جان اند مصیبت خوش ربی الممالک ماح البخت نکست تاریخ و ناله المرحوم	ور نه رار و دود و دود چیل و چیل خداش نشید و کردشش بفضل و حمیت مقام که او شایز و بقصر خست بصد عزت مقام بنامه الدوله داد نیردان میان جنت مقام ولمده و حه فاح البخت افضل الدوله راح البخت
---	---

و قریب این مسجد در ناف شهر عمارت چار منار است باین هیئت که در درجه اول چار  
طرف چار محراب کلان و عرض و بلند که پشت گز عرض هر محراب است و در وسط آن  
زمین مربع بقدر ده گز مستطاف بقدر دو درجه مناره مرتفع از اندرون تقعر و از بالا سطح و در  
این زمین عرض بقدر پنج گز مربع ساخته بودند که الحال مسامر گردیده و بر سر چهار گوشه چار منار  
دوازده پیل که از اندرون جسامت آن زمینه پانچ براسه بالا رفتن ساخته اند و بر

درجه دوم بالای آثار بحر اربع طرف چار صفت بزرگ بنا کرده اند و بالا سه آن  
که درجه سوم باشد صحن نسبت مغرب صفت مسجد خرد مستقیم هر چهار منار دیگر از سوا  
مسجد دو درجه عالی و هر سنان پنج درجه و شصت و شش گز بلند است اکثر عمارت شهر  
نخستین طرز فعلی و هندسی و انگلیزی آنیر و مجلسی بنده کالغالی و میر کبیر سالار جنگ  
از جمله بیوت وسیع و شایع و درون و بیرون شهر را اکثر ساجد و مقابر و اماکن کهن  
بخط ثلث و تعلیق آیات و تواریخ منظم و منقوش اند از جمله بر مقبره موسی  
قادری بسیار تواریخ منقوش اند بجهت آن قطعه که نقل بر آتم نیست

از جهان رو تافته چون حضرت موسی و از دم آداب عنوان گفت آمد در جهان شاه موسی بود بس روشن ضمیر با دل غمناک تار و ریخ و فاست شاه موسی قادی آن شیخ و الاکننت سال و یار چون بحشم با لقم گفتا بدان	از جمال خویش کرده آنجهان از انجلی لو چشم احمد حسین و زهر او علی زخت و ملت بست چون زین اردگیر گفت با لقم بود این شیخ کبیر از جهان و تافته رفته بخت اندرون از شجاعت قوت و لطف از سخاوت شد بدرون
--	--

دائرة میر یمن کهنه قبرستان مومنین و شهرست و در اینجا بر الواح قبور صد کتاب  
نقش اند از انجمله این چند کتاب که اتفاق نقل بر داشتندش شد این است

شب آوینه بست و نر ز رمضان بر آمد سال تاریخ از سه حیف سید و الامکان عاقل نسب گفت صادق سال تاریخش چنین	روانه سیده موسی جهان شد بجنت فاطمیه گم روان شد داور لیا از جهان معدوم شد میر زین العابدین مرحوم شد
---	---

<p>که بود او من را می نام مسنین وصال میرمیدنجان در بطنین چشم خوشان ز اشک شد پر خم واسے افسوس عالیه خانم</p>	<p>جناب میرمیدی خان مرحوم چو شد واصل جرئت جعفری گفت چونکه دامن فشانند از دنیا عقل تاریخ رحلتش منمود</p>
<p>زخت هستی البهو خبت الما و کشید منع روش ز اشیا تن سوئی عقبه پرید ناگهان از دست ساقی اجل حنظل چشید زان سبب شد سال نوکش میوه شاخ امید</p>	<p>چون با مرحق ز دنیا رفت ابراهیم بیگ دانه عیشی نچید و رفت از کشت حیات شرقی قندی بنور داز شکرستان وجود میوه شاخ امید جد و باب خویش بود</p>
<p>میر ابو تراب فطرت مشهدی در سنه هزار و شصت هجری انتقال نموده در دایره مدفون شد و این رباعی که فطرت دم واپسین گفته بود بر لوح فرارش کنده است</p>	
<p>نفاخت به روح حارج آهنگی کرد اکنون ز ترود نفس تنگی کرد</p>	<p>فطرت تبو روزگار نسیرنگی کرد آن مینه که عالمی در روی گنجید</p>
<p>و این رباعی سپرش یعنی میررضی دانش که در مذاق پدر خود گفته هم بر لوح فرارش رباعی مذکور نقش است</p>	
<p>کاید بزبان کم بسر عسمر دراز آید بچه کار بے پدر عسمر دراز</p>	<p>دانش مکن عتبار بر عسمر دراز گیرم که چو عیسى بفلاک بر شده</p>
<p>وقبر نعمت خان عالی و دیگر سادات و علما و شرفا و شعرا که اکثر ایران را بودند در این دایره بسیار است و از کتابه ما سه عمده تاریخ نهر میر عالم است که بمنبع نهر نقش است بسم الله مجرب الم و الحمد لله مجربها و بر پیش طاق مسجد امیر کبیر این تاریخ کنده است</p>	



نادخلوانی مسجد الحرام و متبرخ بستی و ششم زوچیم سنه اتفاق دیدن قلعه گولکند شد  
 این قلعه سنگین مستطیل بقدر یک کرده مختلف الاصلع متعدد الابواب است و قصد  
 قطب شاهی بندهم افتاده اند در تمام قلعه صرف یک مکان کلان باقیست که در آن  
 نه صحن باچین و حوض و دیوانخانه و بیوت دیگر هستند و یک مسجد و یک عاشورخانه که  
 هم موجود است و قریب دو صد خانه غراباشند و قریب یک صد توپ زنگ خور و دو جا  
 افتاده اند از انبیا و دو توپ کلان بسیار عده و خوب صورت ساخت محمد حسین عرب  
 توپ ریز که در عهد عالمگیر بود و یافتیم سابق و دو توپ کلان و قلعه آسیر بر بانور و یک توپ  
 و قلعه سلام نگر متصل به پال ریخته همین محمد حسین دیده ام ازین و دو توپ یک توپ را  
 پیو دم و ده دست دراز است و بقدر سه و جب سطر و خوش یک و جب و چار گشت  
 فراخ و بر دهن این باعی کنده است

تا صراحی خنده تعلیم از لب و لبر گرفت آتش جت از دمان او و مجلس در گرفت  
 می طپد دل بهر جمل امانید اند که خست شعله جانسوز او تا خصم را در بر گرفت  
 و بر پشت این عبارت است کله یک من باروت سیروه آمار پاد بالا عمل محمد حسین عرب  
 توپ فتح رهبر جلوس بایون سه اسطابق سنه هجری مقدسه ابو الظر محمد محی الدین  
 او رنگ زیب بهادر باد شاه غازی و برین توپ نشان ضرب سه کله بر دهن و دو بر پلو  
 و یک قریب پیاله رنجک یافته شد و یکی از مردم قلعه که پیر سال بود بن گفت که از بالای  
 برج محاذی بمن دروازه توچی ابوالحسن تانا شاه برین توپ این گلوله بازده است  
 زیرا که این توپ را براس شکستن فیصل میر آتش عالمگیر طرف بمن دروازه قائم کرده بود  
 المختصر قلعه ابجشم عبرت دیده بیرون قلعه براسه مشابهنه قاهر قطب شاهی ششم

سالار جنگ بهادر مرحوم و در مقابل کلاں بنایت سرسبز و دلچسپ ساخته اند و مقابر  
 را مرتب نموده اند جای پر فضایل افتخار و سعادت گردیدیم بر الواح قبورشان کتابها  
 بخط ثلث و نسخ نوشته اند اتفاق نقل بر دشتن سه کتبه شده و آن این است  
 انتقال صاحب نده الرضیة الرضیة و هو الملك المغفور السید الشہید الغازی لوجه الله المجاہد  
 فی سبیل الله سلطان قلی الخاطب بقطب الملک یوم الاثنين الثاني من شهر جادی الثاني  
 سنة تسع مائة و خمس و عشرين من هجرة سید المرسلین قد انتقال صاحب نده الرضیة الرضیة  
 الامالیة و هو السلطان المغفور و الخاقان المرحوم المبرور سلطان ابرهیم قیسم قطب شاه یوم  
 الاحادی عشر من شهر ربیع الثاني سنة تسع مائة و ثمان و ثمانین من هجرة اشرف  
 المرسلین علی حضرت جنت مکانی عرش آشیانی محمد قلی قطب شاه روز شنبه هجده ماه ذی القعدة  
 الحرام سنة یک هزار و سبت هجری بر حمت حق داخل شد و متصل این قلعه درگاه سیدین شاه  
 است که اکثر مردم زیارت میروند چون شام شد اتفاق رفتن ثلث ایشان از اولاد سید  
 بنده نواز گیسو دراز و داماد ابرهیم قیسم قطب شاه بودند و بیرون شهر لب آبگیر میر علی عالم  
 بزم از گریه مقبره سید محمود دست روزی برای فاتحه خواندن زخم جای خوش نفسانند  
 دلچسپ و بنایت نورانی یافتیم از میر نور علی سجاده نشین آنجا و جناب میر اسد علی صاحب  
 خط میفرست علی التالیق نواب خورشید جاہ محی الدنجان بهادر امیر کشمیر الامرا چهار کمال  
 سید پر سیدم گفتند که ایشان در سلطنت قطب شاهیه از ایران با حقوق صوفیان به و کن  
 تشریف آورده و مرشد ایشان وقت وداع یک تخم خرمای ایشان بخشیده و عیادت کرد  
 بود که روزانه هر جا بر سید این تخم را وقت ظهر بکارید و بران وضو کنید و دم عصر ملاحظه نماید  
 اگر تخم برود و جانها آفاست نمایند و اگر نرود تخم بر داشته بنزل دیگر و دید ایشان چنین عمل

میگردند تا آنکه درین سرزمین رسیدند و بعبادت خود مخم گشتند و وقت عصر روئیده یا  
 رحل قامت افکندند و مسجد خانقاه ساختند و متوکلا علی الله نشستمند بسیار حساب  
 تصرف و خرق عادات بودند از زیر سجاده هزار بار با شرفی برآورده خیرات می نمودند  
 و برای فقر انگر خانه میاداشتند و زمین حوالی کوچه ز خطیر داده خرید کردند و وقف نمودند  
 و از شاه وقت گاهی یک هتبه نگرفتند و بر دیوارهای تمام مکان از کلام شاعر که  
 بلبل مخلص دست صد بلا اشعار فارسی از سفیده کاشغری خوشخط بقلم علی نوشته اند  
 مکرر تادی ایام و آیدب باد و باران اکثر تغیر و محوشده اند این چند بیت از انجاست  
 که بلبل یادگار نقل برداشته شد

طایم مخم در حدت بنام درویش است	کلید قفل سعادت کلام درویش است
قدم بنزل شاه و گدازوم دیدم +	سلامت دو جهان در مقام درویش است
سبین چشم حقارت فقیر را منعم +	که نور سج تو از فیض شام درویش است
بر و بطاعت خودای مه دو هفته مساز	که آفتاب فلک شست بام درویش است
در ابرصه میدان عشق و جولان کن	که زخمش سرکش اقبال رام درویش است
بیاید بر که سلطان اولیا بلبل +	که جایگاه تو بیت المحرام درویش است

تاریخ وفات این بزرگ در کتابها بسیار هستم مگر نیافتم الا بر گوشه دیوار خطیره میر  
 شمس الدین جینی پسر ایشان تاریخ وفاتش ششم ربیع الاول سنه یک هزار و نو دیا فتم  
 و دریا فتم که و رود سید محمود در زمین و کن بعد سنه یک هزار باشد و از اماکن زیست غیر  
 حوالی این شهر شیمه بی بی و کوه مولا علی ست مورخین دکن نوشته اند که در عهد  
 قطب شاه شیمه یعقوب حبشی در خواب دید که شخصی بوی میگوید که جناب منظر العجا

ترا یاد می فرمایند یعقوب همراه وی روان شد و بر فراز کوه که اکنون بکوه مولا معروفست  
 برآمده معائنه کرد که جناب امیر بر سنگ نشسته اند یعقوب سلام کرده و بر او استقامت  
 و ناگاه بیدار شد و دم صبح بر کوه زفت و برنگی که در خواب بران جناب لایت مآب  
 رانسته دیده بود نشان کف دست مبارک یافت ازین حال مردمان را آگاه کرد  
 و نشان دست مبارک نمود و محرابی بران جهت علامت ساخت بعد مدتی نشان  
 قطب شناسیه در تعمیر کوشیدند و رفته رفته هفدهم ماه رجب عرس حضرت شیر خا  
 در انجا معمول شد چنانکه در دلی عرس قطب صاحب میشود و روایتی دیگر آنست که بر  
 فراز کوه تاجانه بود شبی همدو چرانغان روشن کردند ابراهیم قطب شاه اتفاقاً آن شب  
 بر بام قصر خود برآمد و روشنی چرانغان دید و از دیر خود پرسید که بر کوه این روشنی که  
 کرده است وزیر عرض کرد که برین کوه چله جناب امیر است شخصی عهد کرده بود که هرگاه  
 از فضل آبی مراد من حاصل خواهد شد روشنی خواهم کرد هر روز که مراوش حاصل گردد و دید  
 بلو از من فاتحه و روشنی پرداخت شاه گفت که مرا تا امروز معلوم نبود من فردا خواهم رفت  
 و نخواهم دید وزیر بهان ساعت مخفی مردمان خود فرستاده بتان را دور انداخته در ویشی را  
 در انجا بنشانند شاه رفت و دید و برگشت اهل اسلام و قفا قفا در عمارت کوشیدند تا  
 آنکه امروز عمارتش جای پرفضا گردیده است و هر سال عرس میشود و حاصل حقیقت  
 چشمه بی بی باین نهج شنیدم که بخشی بیگم مادر سلطان عبداللہ قطب شاه بیرون شهر  
 بر سر کوه پرفضا که چشمه آب شیرین در انجا جاری بود گاه گاه بطریق سیر می رفت  
 ازین سبب سیرگاه مقرر شد و چشمه بی بی نامزد گشت و درین شهر مردم ذی علم  
 صاحب کمال بسیار گذشته اند از انجمله بر کلام چند اعلام این چنین را تمام میکنم

و برای نزهت خواطر ناظرین گدشته خوشبوی بنم از کلام نظام الملک اصفجاه بهادر مروج	
تا مقابل کرد باخو حسن یا آئینه	آبدانی تازه بر روسے کار آئینه را
کی سوی چین میرو آن دست خانی	امروز که آئینه گلزار بدست است
از کلام میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ شهید بن نظام الملک اصفجاه بهادر	
گرتز اخو اش قتل است بیا بسم الله	و هم شیر تو و گردن ما بسم الله
از پنجه اجل نهر اسیم هیچگاه	ماناف خود به تیغ شهادت بریده ایم
از مرزا علی لقی خان قاجار بهدانی متخلص بایسجاد مخاطب علیخان مصاحب اصفجاه اول	
گفته و لشکریان به که فراموش کنی	این که بمن نذار که تو در گوش کنی
آی مصور از لباس یار دامنش بکش	بر رقیبم دست گریانی گریانش بکش
از میرزا خان ساجید آبادی مصاحب نظام الملک اصفجاه	
خود را از تنگی نفس آزاد می کنم	این شست پر تو اضع صیاد می کنم
رحم کن ای باغبان گلده پیش من میا	مجمع یاران رنگین یاد می آید مرا
از مفرالدوله میرزا ششم موسوی خان شهیدی میفرشی ناصر جنگ شهید	
که توان از دیدش دست طمع یکبار هست	نازک اندامی که روز آلاش نظار هست
بطلایی علامت نسیه صد چاره شست	وقت زندی خوش که دست از خوشین یکبار هست
زخم پنهانیکه در دلش است اگر بیهام	تندی این سیل انارم شرار از خار شست
گریه ام آتش بیا و فو خطی از سر گذشت	دقتر اشک که موج جنبش گوار شست
اشک دواغ موسوی از مضراب دل نماند گردش این چرخ نقش ثابت و تیار شست	

از سید فضل حسین عطا نشی سالار جنگ بنادر مرهم

آتش بدو عالم زده سوز نفس ما	فریاد که بر جاست هنوز این نفس ما
هر خیزد فقیریم ز عالی نظر اینم	بر مانده جسم نه نشیند مگس ما
ذوق از مضنون رنگین بود محبوب مرا	خون عاشق رنجیت رنگین کرد مکتوب مرا
خرا مان آمدی محشر نمایان ساختی رفتی	غلام گفتم که محشر را ایشان ساختی رفتی

از شیخ حبیب الله ذکا که اکثر زبان بهجو میکشاد

اے معتدل ندانم چه کس هستی	خفاش سیه روزی و خورشید پرستی
در باد فروشی پدرت نان تره یافت	ویل لگ نو دولتت و این همه هستی
با پای بلند ان نتوان بود مسارض	دست نرسد بغیر حسایه که پستی
دست نبر مان تو ز نظم و نسق افتاد	گو یا چو خرے آمدی و سهره شکستی
ای ثم قست و صفت قلب تو صادق	پیوسته براه همه کس سنگ بدستی
گویند ملائک بدعای تو شب و روز	جیب تو بسته با دز سر مایه هستی

از وجہ الدین خان معنی تاریخ پل که بر لوح سنگ منقوش است

بعهد افضل الدوله بهادر	انظام الملک آصفیاه دوران
رحمن امی ستر مارث این پل	بنا شد محو طاق رفعت ایوان
صراط مستقیم رود موسی	در معنی مصرع تاریخ برخوان

از نواب درگاه قلی خان امیر سرکار آصفیاه

نوروز که روز عشرت افزاست	مولای جهان تخت خلافت آراست
از مقدم گل نساند آثار خندان	سایه که نکوست از بهارش سداست

کوئین شد ایجاد براس ایشان	حاشا که رسد کسی بجای ایشان
اسرار نبوت اند اولاد علی	در گناه قلی است خاک پای ایشان

از کلام راجه گردماری پرشاد صاحب التخلص به باقی صدر سرشته دار فوج باقا  
دولت آصفیه قدیم متوطن حیدرآباد کن

ایوان و رفیع و قصر و گلشن چه کنم	در منزل بی ثبات مسکن چه کنم
رفتند و گذشتند یاران هم را	آنان چه نموده اند تا من چه کنم

چمن چهارم - در ۱۲۵۰ هجری بلاد کن را دیده ام و در اکثر قبضه و شهر گردیده ام  
و باز در ۱۲۵۰ هجری که اتفاق مرور افتاد سرمایه تاراج نگاری چنانکه دل میخواست  
دست نداد بهر حال بعضی مقامات را که سابق دیده ام و سیرکنان باخبار رسیده ام  
در این کتاب می طرازم و برخی از ثقات شنیده می نگارم حسن آباد گلگیر که از  
حیدرآباد در پشت روز با سجادوم سیر و در بسیل ریل در یک روز سیر و زمان رفت  
این شهر رونق کلی داشت اکنون چندان آباد نیست گنبد سید محمد یوسف بنده خوا  
گیسود را که در ۱۲۵۰ هجری رحلت کردند مکان دلگشا است و در شهر هفت گنبد بهمنیه هستند  
سالار جنگ بهادر مرحوم مرست شکست رنجیت آن کرده اند فی زمانه عدالت و دینی  
و فوجداری در آن مقابله می شود و کارخانه شطرنجی بانی و قالین بانی و فرشته های  
نزد دوزی هم درین شهر خوب است و در قلعه غمارت کهنه بهمنیه اندک باقی است احمد آباد  
احمد شاه بهمنی ۱۲۵۰ هجری سکونت حسن آباد گلگیر که ترک کرده آب و هوای قریه بیدرخواست  
یافته تنگنای غولیش گردانید و قلعه و شهر پناه مستحکم تعمیر نمود در عصر لوک بهمنیه این شهر قابل  
ملاحظه بود حالانته حصه ویران مانده باغ و ربو سم خزان میواد این شهر غم زده و آب و آتش

سید

احمد شاه

فج افزایش شخ بزرگ گل ارمنی و از آثار باقیه پیداشکو و شامان بهمنی کاشی  
 بلندش خراب و مالکانش زیر تراب در وسط شهر مدرسه خواجه محمود و کاوان لفلک  
 کشیده و جامع مسجد قلعه که عمارت بزرگ است مسکن ابابیل گردیده بر پیش طاق  
 مدرسه این تاریخ ثبت است

این مدرسه رفیع محمود بن	چون قبله شد کعبه اهل صفها
آثار قبول بهمن که شد تاریخش	از آیه ریشا تقبیل من

و بر ایوان شاهی این قطعه نقش است

جند اقصر شد که ز فرط عظمت	آسمان مستد از پایه این گاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک است	قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

و بر ایوان سور که در عهد عالمگیر تعمیر شد عبارت تواریخ ختم است که دست یکی از  
 انبیا - روز دوشنبه بیستم شهر ذی القعدة کشیده جلوس سینت مانوس حضرت قدس  
 جم جاهد ملایک سپاه ابوالظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی  
 ملکه و سلطان موافق شاه العجری در صوبه داری کترین بنده گان مختار خان الحسینی السیوار  
 این دروازه صورت اتمام یافت بیرون شهر بقا بر عالیه امرا و سلاطین واقع اند  
 از رنگ آمیزی و کاشی کاری مزین و کتابهای عمده بخط ثلث و نسخ و طغری نقش اند

و مصداق این بیت هستند

بر هزار ماغریبان نی چراغی نی گله	نه پر پروانه پایی نی صدای سلیله
----------------------------------	---------------------------------

بر گنبد علی بر پشت قطعه نوشته دیدم حروف دو قطعه از چند پارچه اند و شش قطعه که  
 سالم یافتم نقل برداشتم



از پای در افتاد و خون شد جگر من	اے همسفران تا اجل آمد لبس من
امروز فردرخت همه بال و پر من	و سے تازه گل بودم و خوش در چین
بروید گل و بشگفت ز بهار *	درینا که بے مایه روزگار *
بیامند و بر خاک ما بگذرند *	کسانیکه از ما بغیب اندر اند *
گذشتیم بر گور بسیار کس	تقصیر کنان در هوا و هوس
چو کس را ندیدنی که حبا وید ماند	که آجا و دان ماندن امید ماند
فردا غبار کالبدش بر هوا رود	و اسن کشان که سرود امروز بر زمین
مانند سرمدان که در و تو تیارود	خاکت در استخوان رسد و نفس خیره چشم
شاه فرخنده بریدن سیکو	بانی این گنبد گردون مثال
نام گنبد قبته الالوارگو	مصرع آخر که تاریخ بنات
چون تنگسای قالی دنیای دون بهشت	شاه سر بر ملک دین علی برید
تاریخ فوئش آمده آسوده در بهشت	آسوده در بهشت ازین روضه نجیب
و بر محراب یک شهر یح این بیت بنظر آمد	
ازین سر چشمه بر و آب می خورن	مدام با د فیض عمده یکم
<p>بیجا پور تنگگاه عادل شاه میان از شهر شولا پور بقدر بست کرده یک سو است  و در این ایام یک شاخ جاده آهنی ریل تا با بخار سیده است فیصل شهر سنگین از  ایبیه علی عادل شاه است و شهر بقدر هشتم حصه آباد و باقی ویران خاویه علی غرض  و از آثار کهنه مکان هتر قدوس دو منزل از سنگ سیاه باقیست گویند این مکان  در یک روز تعمیر یافته بود دیگر بقبره ابراهیم عادل شاه کلان و بلند و سنگین است</p>	

جاده شولا پور  
بیجا پور

و بخلخ قرآن مجید برنخته های سنگ تمام مقبره کنده است گویند تمام کلام مجید نقش است  
و دیگر جامع مسجد است که کمتر ساجد در هندوستان برابر بزرگی وی باشند و شش تن بر  
صفحه و هر صفحه بست و یک در بنایت مستحکم و منبر از یک پاره سنگ هفده پله دارد و به سمت  
مسجد هر طرف سی و شش حجره برای طلبه علم ساخته اند و بر یک برج قلعه دو توپ بسیار  
کلان و خوب چهره از هفت جوش ساخت زمانه عادل شاهیان نهاده اند و بر آن  
کتابه هم کنده است سوای این بهر طرف که نگاه کردم و چشم حسرت و عبرت و حیرت دیدم  
مکانات سندی و خرابه یافتیم فاعتر و یا اولی الالبصار او رنگ آباد و در سلطنت  
عالمگیر و باب و هوا خط کشمیر نهر آب شیرین در تمام شهر جاری و از لاحت و ویرانی شهر  
بر خاطر بنفیده گان اندوه میشود طاری تکیه سافر شاه خواگانه اهل استد و این بیت  
بر دروازه مکتوب است و خانقاه و باغ جمله درین تکیه خوب است

کشاده باد آبی همیشه این درگاه	بحق شهیدان لاله اله است
-------------------------------	-------------------------

محمد عاشور مرید سافر شاه نقشبندی بانی اوست و این این گورستان جایست  
چهارم رجب ۱۰۸۷ در ویش مذکور انتقال کرد و مرزا خاں از جانی المتخلص بر  
مار نخش چنین سر مود

سافر شاه اقلیم معارف	مقیم عرش شد از فرش طایق
خرد و تاریخ سال حلقش گفت	سافر شد ز عالم قطب آفاق

انگور و انجیر و نارنج در باغات این شهر بسیار است و بفاصله پنج کرده قصبه خلده آباد  
روضه آرا نگاه ابرار و اختیار و متصل آن قلعه دیگر معروف است به دولت آباد که آرد  
در همین نامه و صفش چنین میفرماید بیت

حصارے کہ مثلش ندیدست کس | بود قلعه دولت آباد و بس

تظہیر این قلعه در دنیا کسی ندیده پروردگار یا صدر و چهل گز مرتفع یک پاره سنگ  
 آفریده آثر بحکم راجہ ہر چند را کہ چار ہزار سال پیش از ظهور اسلام بود و از کنج بخت  
 تاجہ از ملیبار حکمرانی مینمود سنگ تراشان کا ویدہ اند و بحال صحت گری تراشیدہ  
 دقلعہ ازان یک لخت سنگ بر آورده اند و بس عظیم کار کرده اند و قریب ازین قلعہ  
 کودہ ایلو راست و حال این عمارت در صبح التاریخ امیر حسن فشی سرکار ابراہیم  
 عادل شاہ چنین سطور است کہ روزی در مجلس راجہ ہر چند را و والی دیوگر صفت  
 عمارات مذکور شد راجہ گفت کہ من در مدت الحمر خود بسیار عمارت ساختہ ام اما این  
 عمارات زیادہ از ہزار سال ثبات نمی دارند و من عمارتی میخواہم کہ تا قیام قیامت  
 ثبات داشتہ باشد کہ قرنہا ازان بازگویند و صنعت و غرابت او در تمام عالم مشہور  
 و معروف گردد و ہندسان و سحران و سنگ تراشان کہ در فن خود دیکتا بودند بفرص  
 رسانیدند کہ در حالی این شہر کودہ است کہ بحال عالم نسبتہ نذر دیر کہ بحال عالم  
 پارہ سنگ صلب است و پارہ دیگر نرم و رخنہا و شکافہا سیدار و این کودہ مطلق خستہ  
 و شکاف و سنگ نرم نذر و ممکن است کہ آثر بہ صنعت تمام تراشیدہ خانہ بزرگ سازیم  
 کہ ہر باد شاہ عظیم انجا بسر بردن تواند شمل برہجدہ کار خانہ سلطنت کہ معروف است  
 تا صاحب خانہ را ہیچ عمارت دیگر احتیاج نباشد و آنقدر آدمی و حیوانات کہ ضروری  
 این کار خانہ با باشد تمام از سنگ تراشیم و مجلس سلطنت و محلات حرم و لشکر بان  
 سلطنت کہ ہر یک بجای خود قرار گرفتہ باشد و تا روز قیامت آن کاخ فراخ مع فیما  
 بیک صورت قائم دایم ماند راجہ گفت کہ اگر چنین عمارت غریب کہ عین عاں است

از قوه بعضی آید خوب است اول نقشه آن از موم ساخته پس نماید بتیان فرمایند  
 باز و مانای اندیشه تصویر ساخته نمودند راجه پسند کرد و حکم تعمیر در داد سنگ تراشان  
 از مکر که ابتدا کرده فضایی پیش در دولت خانه ساختند و چهار طرف از فضا  
 سرسایبان در کمال رفعت و عرض و طول از سنگ بریدند و در اکثر جاها بطریق مناسب  
 طاقها بزرگ تراشیدند که حاجت بستون نداشتند و در نهایت صفائی و همواری است  
 بلکه بعضی جا جلای هم داده اند که عکس هر شی مرئی میشود و درین سرسایبانها تصاویر  
 نرگهان با استعداد و نزاکت کنده اند که استادان به خواسته نتوانند ساخت و در  
 طویلهاست ایسان بعضی بازمین و بعضی با چهلک الوان و تکلفات و نزاکت انگیز  
 بیان نیست که نوشته آید بر دیدن منحصر است هر محل را چنین تصور باید کرد و درین  
 محلات چندین صورت آدمی بطور خدمت گو یا استعداد خدمت استاده اند و بعضی  
 چنان می نمایند که گو یا متردد اند و بعضی دست بسته استاده و سایر حیوانات از  
 وحش و طیور و سباع مناسب هر مقام بر طرح جواب راجه اب مقابله را ملاحظه  
 صورت سپاهیان مسلح گو یا جهت پاسبانی آمده اند هر یک بجای خود قرار گرفته و در  
 میدان دروازه پیش دولت خانه جای چند فیل بزرگ و کوه چاک به ترتیب استاده  
 و گرداگرد هر فیل چند نفر خدمتکار حاضر ذکر دهل نیز دو لختیانه و ششم استعداد آن  
 چار طاق در یک طرف فضایی نه گور از سنگ بریده اند و منحصر بجای در و در  
 کمال ارتفاع و عرض و طول این هر چهار در هر یک که متصف و در طاق بزرگ طاقها  
 خرد ساخته اند از جهت نشیمن پاسبانان دهل نیز و پیادگان و بفضای درون قریب  
 بالغ تصویر آدمی در جانی خود نشسته و استاده تمام مسلح به آلات جای مجسم نمودند

طابقا قاضی اعظم و در بعضی

ساخته اند که در نزاکت و ترکیب آن محفل حیران می ماند و در فصاحت اندرون از چهار طرف  
 صفه با دیوان با حجب و با بطریق مذکور تراشیده جلاداده اند و از جهت کارخانه  
 سلطنت مثل سلاح خانه و فراش خانه و مطبخ و آبدارخانه و شربت خانه و بهر کدام از این  
 محله ها لا اقل پنجاه شخص آدمی تراشیده اند که هر یک گویا بکاری مشغول است  
 و در هر خانه استعداد آن کارخانه آنقدر از سنگ بریده اند که تخیل آن دشوار است  
 هر کس که با بخار سیده میگوید که آدمی در تفریح یک محل میاید که روزها بسر برد اگر خواه  
 آن محل را بغیر تمام مشاهده نماید و بخاطر آرد و صورت و خوش و طیب و هم بتقریبات  
 برای زینت محل بسیار ساخته اند از این محل که پیش روند باز در این محلی چند که مجله  
 از آن مذکور خواهد شد آنجا نیز بطریق پاسبانی صورت پاسبان ساخته اند بعد شکفت  
 از مرتبه اول بهتر و فصاحت این محل زیاده از آن محل و چند کارخانه درین محل ترتیب داده اند  
 صفه با دیوانها و طاقها و سربلک افراشته اند و کارخانه ها مثل دارالغرب و زرگرخانه  
 و قورخانه و جواهرخانه و خزانه و امثال آن در کمال نزاکت و تکلف است یک سر  
 در آن تعمیر واقع نشده و خدمتگاران کارخانه با استعداد و اسباب اساس هر کارخانه  
 آن که میباید ساخته اند و هر یک را بکاری مشغول داشته و پاسبانان این محله را بجا  
 خود گذاشته اند ششم از احوال بارگاه و ترتیب آن برای کارکنان و خدمتگاران محله  
 دیگر ساخته اند و طاق و دیوان در کمال رفعت و عرض و طول برافراشته اند و طاق  
 و جوانب محله را پر تکلف و ترتیب و تحت سلطنت در صدر دیوان گذاشته و صورت  
 پادشاه بر آن نصب کرده آن قدم پیرایه بر پوش اهل هند بر اعطاس پادشاهان است نقش  
 کرده اند که از تفریق مستغنی است دست راست و دست چپ آن تحت هم تختهاست

به ترتیب و قاعده میا کرده اند و هر کدام از امرا و ارکان دولت را نشاندند و انداز  
عقب پادشاه خدمتگاران و غیره بجای خود ایستاده اند و چند کس شمشیرهای  
مرصع مع رو مال بقاعده دکن در دست دارند و آبداران پستور خود و نظر و فداور  
و شربت داران و ساقیان صراحی های مع پیاله در کف گرفته ایستاده اند و خادمان  
طبقه های پان و بعضی طبقه های خوشبو که در هر طبقه چند پیاله مشک و زعفران و عنبر  
صندل سوخته با کلاب است بر کف دست نهاده حاضر اند و بعضی طبقه های پر گل با  
نژاکت که تعریف آن در تیز بیان نمی گنجاند گرفته ایستاده اند و در پیش ایوان بارگاه  
سرلوتبان و شهنشاه و دیوانیان به ترتیب و قاعده و جایجا حاضر اند و از دو طرف پاهای  
در عین تکلف مسلح بکمال زینت قریب بدو هزار چنانکه شرط است در خدمت اند و در  
فضای بارگاه و ایوان در برابر پادشاه چند طائفه لولیان هر کدام باز و بیاد و  
گو یا در رقص اند و در همان فضا بازیگران و مسخرگان و کشتی گیران و شمشیر بازیان  
خود مشغول اند هر طائفه معرکه مجلس خود علیحدّه دارد و چند پیش بزرگ که همه منظور نظر  
راجه بودند در جلو خانه حاضر و چند راس اسب خاصه در جلوه ایستاده خلاصه کلام  
همچنان تصاویر وحش و طیر و آدمی با انواع مختلف و اماکن در اینجا ساخته اند که تکرار و تزیین  
آن قاصد و برای تحریرش دفتری میباید چند حرم سرا به تکلف است که قریب دویست  
در هر محل خواهد بود و هر یک بطرز و وضع غیر مکرر و حرکات و سکناات اهل محل به تفصیل  
گفتن و نوشتن نمی آید که از تصاویر توام بگونه گونه وضع بوس و کنار و دیگر حرکات  
مشغول اند با بچه در آلیه و موجود است از هزار یکی مذکور نشد کم کس به نهایت  
عمارات اورسیده و کناسیده رسیده اند محلی بنظر در آورده اند و بیان شکارگاه

و باغات و بازار و غیره همین وجه نقوش را باید کرد فقط گویم در عهد سلاطین اسلام اکثر  
 تصاویر را شکسته اند برانهم دستکاری مستوران و سنگ تراشان از هر پارچه سنگ  
 عیان است انگریزان که در نقاشی و تصویر کشی صاحب کمال اند اکثر نقشه ایلتور  
 بمو خنامه و عکاسی می کشند و بر صناعت صنعت گران آفرین میکنند و بقا صله ده  
 کرده از اورنگ آباد قصبه جالند است در اینجا بر یک مسجد این بیت کنده است

بسال فرخ و ایام سعد و وقت نکو	شده ز همت جان محرابین مسجد
-------------------------------	----------------------------

و بر مسجد دیگر این ابیات منقوش اند

بنا کرده جمشید خان مسجد	خدایش بنجشد جزا
یقین هر که اینجا گذارد نماز	کند از برایش دعا
ز تاریخ آن کردم از وی سوال	بگفت نهادم بنا

و در پایین کوه دیول گھاٹ در موضع روند کثیر مسجدی سنگین و زیاده دیدم

بر آن این تاریخ کنده یافتیم

خداوند خان آنکه دست سخایش	منود از جهان چهره آرزو حک
چنان مسجدی ساخت از فیض ایزد	که شد مومنان را پی سجد مسلک
چو شد ثانی کعبه تاریخ او را	بگفت خبر دیشی کعبه بیشک

ذکر احمد نگر در سده نهمه هجری احمد نظام شاه بھری آباد کرده است این شهر  
 در عهد نظام شاهیان نهایت آباد بود و بعد زوال سلطنت شان رو بویروانی نهاد  
 و چون هتود تصرف شد چنانکه سلطانان آثار هندوان را بر باد کردند ایشان هم  
 عمارت اہل اسلام را شکستند و هر گاہ انگریزان مالک گردیدند عمارت نظام شاهی

که در قلعه بود شکسته اثری از آن نگذاشتند راقم الحروف شکر الهی بر احمد بگفت  
و چند مسجد عالیشان و چند مقبره رفیع الارکان دید که بعضی کتابها هم گنده است از کج  
کتاب به یک مسجد که یاد دارم نیست

در مسجد یاد شاه زمانه نظام شاه بلای مسجد او شد از فیض لطف شاه غایت چو بود در ره دین نبی و آل	فرهاد خان که هست ز جهان چاکرین انجام داد او ز پے ذات مونسین تاریخ این بنا لطلب از ثبات دین
روزی بسیر قلعه رفتم و چند توپ زمانه پیشین معائنہ کردم و بر آن اسما و تاریخ کنده یافتیم - توپ هم کال پنج گز طویل و یک وجب و دو انگشت دهن فراخ بر یک رج نهاده است و توپ دیگر هاجمی نام هفت گز طویل و یک وجب چهار انگشت دهن فراخ است و بر یک ضرب توپ که از هفت جوش ریخته اند این عبارت نقش گله دوازده آثار - باروت چهار آثار اکبری عمل محمد علی رضا نام توپ فتح کشک الف عثمان و تسین هجری ابو الطفر محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی جلوس و بر یک توپ این عبارت خواندم - سری ناتھ جی سرکار عالیجاه دولت سندھ فتح توپ خاص ساخت مان سنگه لشکر هجری مقام او حسین و بالای یک توپ که دهنش بصورت بزرگ است این عبارت منقوش است - عمل محمد حسین عرب توپ فتح لشکر سنه الف و خمس و سبعین هجری ابو الطفر محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی و یک توپ هفت دهن ساخت قدیم بنظر آمد و چند توپ قلعه شکن فراخ دهن دیدم که گله هر یک ۳۴ ثار بود و بفاصله سه کوه بر سر کوپک ارکان سنگین نقش ساخت عمده شاه سلطان معروف به چاند پے پے که شاهی خوار	



کرده است قابل ملاحظه و تعریف است - چون در اسطنت پیشوا بود از قوم مره  
و بر همین و دیگر اقوام بنود آباد است و اهل اسلام نیز بقدر هشتم حصه میباشد و عالمگیر  
نامش می آباد گذاشته و بتخانه هارسا ساز ساخته فی الحال بیشتر عمارتش چوبی است  
و آستینان تا چهار پنج منزل اکثر تنگ و تاریک و کوچه و بازار با تمام انگریزان وسیع  
و صاف باغات در عالی شهر بسیار اند انگور انجیر انار و موزان به بکثرت و بسیار خوش  
و آرد سرور پیران پور لب و ریای قبیله سحر هجری نصیر خان فاروقی آباد کرده است  
فصل شهر از خشت و آجر و البواب مشهور و مساجد و مقابر بکثرت و بیشتر منبر  
افتاده اند سبب جاس سنگین هنوز بر پشت خود قائم پنج دالان فی پانزده و در درون  
خوش تعمیر شده که خوش نعمان تاریخ اوست و کتب به برین مسجد عربی بر حراب کرده اند  
بسم الله الرحمن الرحيم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا اللهم الله الموفق  
للطاعات المعین بفضل علی العبادات والصلوة والسلام علی اشراف المخلوق محمد علی  
حرض العباد علی العبادات و علی الدوا صیابة الذین قاموا برأبها و زیاده و بعد  
فان اولی ما یفوق فیها احوال لغیبات التریق نفقها فی المال و من اجل  
ذلک الصلوة العبادات فان اوجها سیدی از ما ساریه و قدر و دنا سستی به  
بان یصرف الیها الامتثال و یسیران احقران المساجد من شعاع الدین و وقع التمر  
للیرتب من سائر ما فزید الثواب بان بانیه المالم للصلوب حیث ورد عنه صل الله  
وسلم انه قال من بنی مسجدا و لو کف فی قطاة بنی له بیتا فی الجنة فلاک امره و انما السلطان  
والخافان الکرم الفائق بفضل علی سلاطین العرب العجم عادل ثابین مبارک شانفاد و حله  
هذا المسجد الذی هو الوصف جدید فان وجهه نظیر خالصا و کرم طابا لاله

تقبل الله من فضله و من يدكره و طهر له و كان ابتداء سنة سبع و سبعين فسموا له و اما  
سنة الف خد م بكتبه اقل عبده الناصر ولدته مصطفی بن نور محمد خطاط علی الله  
و بر منار مسجد این عبارت کنده است - تاریخ الی عبارت است از زمان جلوس حضرت  
شاهنشاہ ظل اللہ کبر بادشاہ بتاریخ یازدهم فروردین ماه الی سکه موافق لیست ۲۵  
رمضان سنه ۹۸۵ حضرت شاهنشاہ فلک بارگاه ظل اللہ بران پور را مقرر بایات ظفر  
آیات ساختند و بهادر خان آمده بیا بوس مشرف شد و او را بابتاع جان بخشی کردند و

قلعه آسیر فتح شد

شاه غازی جلال دین اکبر	آن بتایید نجات قلعه
کرد فتح آسیر از ان ناسی	گفت بگیرت قلعه اسیر

قالیه و کاتبه محمد معصوم التخلص بنامی ابن سید صفای الترمذی اصلا و البکر سنی  
و مدفن المتنب الی سید شیر قلندر ابن بابا حسین ابدال السبزواری مولدا و القند باری  
موطن و مدفن بتاریخ روز ماه دوازدهم اردی بهشت سکه موافق لیست و ششم شوال  
هندگان حضرت عازم لاهور شدند

فتح خاندیس و دکن چون کرد شاه	عازم هند و سنان فی القور شد
یک عدد نامی فزودانگاه گفت	شاه دالا عازم لاهور شد

و در بازار چارسوی این شهر مسجد و سرائی عهد عبدالرحیم خان خانانان است مسجد  
سندم افتاده و سربل برقرار است و بر باب وی این عبارت مکتوب است - در عهد  
سلطنت ظل السدی الارضین نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی خلد اللہ و کده  
و احسانه و صاحب صودگی حسان خانانان سپه سالار غلد شوکتیه حب الام

جهان مطلع با تمام بنده درگاه خلاق پناه شکر خان سینه یکنه از دست رفت این  
سرا با تمام رسید و قلعه امیر از برهان پور بغا صله پنج کرده بر سر کوه هفت صد فاصله  
واقع است و در این قلعه الحال اندک سپاه فرنگ با ساز و سامان جنگ میباشد و  
اما کن کنه یک مسجد عالیشان باقیست در آن لغات را میباشند و بر ابواب قلعه کن بها  
نقش اند از انچه یک کتاب نیست

چو شاهزاده اورنگ زیب دین پرور	که باد و غم از کردگار شینفر
جلوس کرد بر بخت خلافت کبیر	گرفت بجای پدر را بقوت شیر
زبان تیز ز لنگ سن ایچے نایچ	هدیه کرد رستم بادشاه کشور گیر
غلام گشته شش احمد ز خشم ثانی بود	بحکم شاه درین سال حاکم بود

و حقیقی میباد که در دیار دکن قلعه و بنده گان عالی اکثر قلاع و بقاع قابل الذکر اند و  
راقم این تاریخ میخواست که بچشم خود دیده بنویسد اما بر آرزوی خود دست یافت  
فلهذا بر ذکر برخی از آن که از فتوح شنیدم و لائق تحسیر یافتیم باین صیغه را ختم نمودم  
قصه همگنده - از حیدر آباد پنجاه کرده است بقدر هفت هشت هزار خانه آبادی  
اوست قایلین و طهرنجی باغان بسیار میباشد و در اینجا یک بت خانه قدیم است  
هزار ستون سنگین از یک یک پاره سنگ در و ست اگر هنوز در آن دیر پرستش میکنند  
و میگویند که مسلمانان خراب کرده اند و همگنده را راجه رام داس سامی قبل فتح و  
سال از سنین سال باهن که این سینه در هند هنوز معروف است و در کتب هندیه  
نوشته میشود آباد کرده بود و قریب این قصه را سناپیٹ و موضع عرش غیر قصبه  
کلان هستند و بغا صله یک میل از موضع عرش قلعه درنگل است گردش خنجر

۱۰۰

و دیوارش آفتاب و عقیق است که ده ارباب برابر بر آن رفتن می توانند و فی زمانه این قلعه  
 ویران است در آن زراعت میشود و از آثار قدیم یک مکان و یک چاه باقیست و در کنار  
 آن صفی بنظر گذشت که این قلعه را در سنه چهار صد و ده هجری راجه کاکت مول راج بنام  
 کرده بود و از همکنده بقاصه سه کرده سرحد پرگنه پرگال شروع میشود و پرگال از  
 همکنده ده کرده است و درین علاقه جنگل و سنگ لاخ بسیار است و در ختماس  
 کهرنی و چروچی بے شمار و درین دشت قوم گونڈ میباشند و از پرگال بقاصه سه  
 بنجانه پالم پٹ است تعمیر کرده راجه پرتاب رود و پسر راجه کاکت مول راج و این راجه  
 در سنه شش صد و هشتاد و ده هجری تالاب پاکمال کنده است گویند این آبگیر  
 در دور چند فرسخ است چهل هزار فرسود و در مدت پنج سال کا دیده و ساخته اند و در  
 زمانه این راجه شهر و رنگل در دور سی و شش کرده آباد بود و از کن تالاله آباد و گال  
 و گجرات حکومت داشت و در پیش مذہب لنگوتی بود که یکی از مذہب هندوان است  
 و بر نرگا و سوار میشد و در سنه شش صد و هشتاد و پنج هجری جنگیده و در دست پسر ملال  
 علام الدین گرفتار آمده بهر تی رفت شاه تاج بخشیده بلج مقبر فرموده برگردانید و پرتاب  
 برابر دیای نر بدار سیده بھر هشتاد و هشت سال در گذشت القصد ارتفاع کرے  
 بتخانه اش بر بنقدهار تصور باید کرد که صد دینہ از ہر چار طرف دارد و ہر دینہ بقدر  
 انگشت بلند و بطور شش دست عقیق است و بالای این چوترہ بتخانه و ہر چہ  
 محرابهای ہر چہار سمت بتخانه از یک یک پارہ سنگ سیاہ آفتاب بلند اند کہ فیصل  
 باعای سیرود و ہر چہار سمت بالای دیوار ہر چہار محراب بقصد ہر چہار دیو پری و ہر  
 حیوانی و سبعہ کمال صفائی از سنگ سیاہ یک قطار ساخته اند و ہر سورتہای این

بیکرهای سنگین سفت بتخانه ننشاده اند گو یا سفت برداشته استاده اند و گن به این بتخانه  
 بخاطر وزان تلنگی بنشته است که خوانده نمیشود گویند که در آن مرقوم است که هفتد که در پیرو  
 راجح الوقت در تعمیر این بتخانه صرف شده و قریب این بتخانه تالاب کلان است  
 بسیار عمیق و در آن آبگیر ماهی بقدر ده ده گز هستند و این تالاب را تالاب پالم  
 میگویند و ازین تالاب رود بار کلان برآمده است که بر هر دو کناره آن دشت بید  
 و پودینه کرده با کرده است و تالاب پاکحال از هکته جبهه کرده و بجای طویل و ضعیف  
 که از یک کناره کناره دیگر از دور بین هم معلوم نمیشود و عمیق هم بسیار دارد و ازین  
 تالاب چار رود کلان برآمده بدریای شور ملحق شده اند و در دشت شیر و خمرس  
 چوبی جوق هستند و از هکته بفاصله پنج کرده در یک کوه کان آهن است و چهل کوه  
 قصبه کهنه و از آنجا کوه قصبه کلور و در آنجا کان ابرق است و اشجار کیوڑه  
 بسیار و بار با مثل پرندگان در آن دشت می پرند و کوهیست بلند که بالای آن  
 رفتن دشوار است گویند که بالای کوه همه جنگل کیوڑه است و چشمه های شیرین جاری  
 هستند و جنات میباشند و اکثر اوقات صدای نغمه های رنگ رنگ از آنجا بر می خیزد  
 و بگوش میرسد و در قصبه کاور آب گیر است بقدر صد گز مربع در آن هر کس که پا بر  
 می شود ذرات ابرق بر آن چسبیده مثل افشان بیناید و گویند که قریب قصبه پالوچ  
 بهدر اچلم که در لقلقه کنده ای کنده واقع است در یک کوه کان نقره است و از چند  
 سال انگریزان در آنجا کان انکشت یافته اند و برای ریل و جمازات بر آورده و نیز  
 متصل به حد تلته برده در جاگیر نظام پادشاه ایسر کار حیدر آباد معدن  
 الماس است مگر کسی توجه برین معدن نمیکند و ظفر الدوله احتشام جنگف و بی کرالدوله

بار الهام حیدر آباد که در عهد نواب نظام علیخان بهادر بود چند قلعه نامی مثل قلعه کرم  
 و قلعه نزل و قلعه طفر گله ساخته است طفر گله بالای کوه است و برین قلعه بسیار  
 توپهای عمده و خوب صورت که از هفت جوش ریخته اند افتاده اند و این همه قلاع و بنا  
 در صوبه تلنگ اند و قصبه نل گله در میان دو کوه واقع است و در دشت شهید بیک  
 پیدا میشود که بیک روپیه شانزده آثاری آید و شان عمل در دور بست بست گز در  
 جبال و کوهت موجود است و ازان شهید بقدر دصد سبوح برمی آید قوم گوئند یک  
 برگ آورده بر آتش می نهند و دروشن بکس عمل میدهد لگان علی حده میشوند و شیا  
 سوراخ نموده شهید برمی آرند و از حیدر آباد و بفاصله هفت منزل قصبه نلدر که است  
 در اینجا محمد عادل شاه والی بجایو بر لب رود سه بزرگ بقدر بست دو و گز بست  
 از سنگ سیاه یک مکان خوش ترکیب بطور باره دری نهایت استحکام بنا کرده است  
 و در سه سیر با گذر شته هرگاه سوراخهایش میکشند آب از بالای سقف این مکان  
 بطور چاقو میریزد و از هر طرف پائین می افتد و مکان زیر آب پنهان میشود و بعضی برا  
 آمد و رفت درین خانه دقت زیر کش آب جدا گانه ساخته اند و این خانه هنوز از  
 جای ترخیته موجود است

نظم

خوش کس گفته است دور سفته حت گفتار تا باین حد بود	سخن لغزشسته در فته گر همه نیک و گر همه بد بود
طبع چون نقش خاتمه می بست قلم اینچار رسید و سر بفاکت	

وقایع دو ساله ریاست حیدر آباد بزرگ  
تحریر مؤلف تاریخ و کهن ریخته خامه فصاحت  
مرزا محمد علی مالک مطبع جعفر بیک لکهنو

آغاز سال سنه ۱۲۱۱ میلادی در روز پنجشنبه در صفر سفر کردند و از لار دال  
و فرخان صاحب بهادر ملاقات نمودند و مع الخیر برگردیدند جمله ارکان دولت و  
تمام فرج طفر موج تا استیشن با استقبال رفت و بکمال تجمل سواری و در دارالامان  
رسید و شب روشنی چراغان در شهر شد هفتم بیع الثانی سنه مذکور بندگان  
عالی بر سندر یاست دکن جلوس فرمودند در این بزم لار د صاحب بهادر  
فران فرمای هند و دیگر صاحبان عالیشان سران دولت قیصر هند و جملة اُمراء  
و اعیان حیدر آباد دکن موجود بودند و آرایش و تجمل ایوان اصفیه بزرگ  
ایوان کسری می نمود و بعد جلوس اکثر اُمراء تشریفات فاخره سربلند شدند و  
راج نرندر بهادر بمنصب هفت هزاری و نقاره و پالکی حمالدار و خطاب  
هماراجه و امام جنگ بهادر خلف لزاب خورشید چاه بهادر شمس الامراء  
چهارم بمنصب هفت هزاری و علم و نقاره و ظفر جنگ بهادر خلف دوم خورشید چاه  
بهادر بمنصب چهار هزاری و خطاب شمس الدوله و انامیرزا بمنصب دو هزار  
و علم و خطاب خان بهادر سردور جنگ و میر غضنفر علی بمنصب دو هزار و علم  
و خطاب خان بهادر قوی جنگ و میر جهاندار علی بمنصب یک هزار و پانصدی و علم  
و خطاب خان بهادر و میر ریاست علی بمنصب هزاری و خطاب خان بهادر

و گرد هاری پرشاد بنصب هزاری و خطاب راجه بهادر و مولوی نور بخش  
 خان بهادر محبوب نواز جنگ و میر نشر الله بخش خان بهادر دولت یار جنگ  
 و دیگر اکابر هم برین منوال مشمول عواطف خیر و انه گشتند و منصب وزارت  
 به عماد السلطنه میر لائق علیخان بهادر خلیف میر تراب علیخان بهادر مرحوم  
 سر سالار جنگ تفویض گشت و شیر الملک میر سعادت علیخان بهادر خلیف  
 ثانی سر سالار جنگ بهادر مغفور مختار کارهای مالی شدند و هم برین نسق بسیار  
 تجدید در کار و بار ملک و اعیان حضرت بوقوع آمد که تفصیلات بسیار است  
 و در این ایام بیست فرجام در شکوی اقبال فرزند ارجمند شهرستان وجود  
 خراسید و بنام نامی سیر فرخ علیخان موسوم گردید و مجالس سور و سرور  
 در دولت خانه حضور پر نور زیاده از وقت تولد نظام النسا بگیم که قبل صد روز  
 پیدا شده اند از ایشان و پیرایش ملوکانه یافتند و از باب استحقاق فراوان  
 انعام و اکرام بدست آوردند و بعد از این بجای خدمت میفرستادند عالی از جاده  
 اعتدال منحرف شد و بفضل شانی بر حق شفای کامل و تندرستی عاقل حاصل  
 شد و کار چانداریلوی شروع گردید و وقتاً فوقتاً هر گونه انتظامهای جدید  
 بر روی کار آمدند و با امرای قدیم مثل نواب بشیر الدوله بهادر خطاب عظیم الامرا  
 آسمان جاه و به نواب عسکر جنگ بهادر خطاب بشیر الملک و بهمدی علیخان  
 از امرای جدید خطاب میر نواز جنگ و قس علی بن بسیار کسان را ترقیات  
 گوناگون روزی شدند و در محرم ستمه از بعض اعواب علاقه سلطانی نواز جنگ  
 و پیادگان شهنشهر روز عاشورا تکرار بمیان آمد و نوبت بگشت و خون رسید



و به تدارک مناسب رفع قضیه بطور پیوست و سلطان نواز جنگ اول محبوب  
 و آخر میر اسم خسرواته امان یافت و حضور بعد چندی جهت سیر کوه نیلگیر  
 تشریف بردند و باز در رمضان سده هجری قمرین نصرت و اقبال مرا جمعت فرمودند  
 و باید دانست که ریاست نظامیه و دولت اصفیه و ام لکله پنج بخش است  
 اول علاقه صرف خاص دوم علاقه صوبه برار که در وجه تنخواه سپاه فرنگ  
 و راه سرکار انگریز است و بعد صرف هر چه باقی می ماند در خل خزان عامه شود  
 سوم علاقه با یگانه متعلق سیر کبیر چهارم علاقه جاگیر پنجم خالصه دیوان  
 که اقل و فائق آن عماد السلطنه هستند و می عمل اینهمه قریب پنج کرد است  
 و هنوز آبادی و محاصل ترقی پذیر و انتظام روز بروز با قاعده میگرد و هرگز  
 صورت بهبود در آئینه خیال مرئیت و تفصیل این اجمال چون از اندازه این  
 تاریخ مختصر بیشتر است باین روی کمال اختصار براسه ملاحظه ناقدان فن تاریخ  
 این و حیزه بقلم آمد و برخانه این تمه یک فیه فارسی از کلام بلاغت نظام  
 مولف تاریخ یعنی ابو الفضل دوران مولانا میرزا محمد عباس خان شیروانی  
 سلمه الله تعالی ثبت گشت و هو هذا

قصیده

<p>از سحر و جوشیدمان و ذوق کار سیه ابرو          افسوس که گم گشت دلم در شب گیسو          کل روی و خوش خو و من بوی و فرزند          و نه فرقت تو دیدم من چشمه سحر</p>	<p>دل بر دهن شوخ پری و شبت بنده          دیدم چو سراپای تو دل رفت ز قابو          حسن تو غایت دلا از سیر مهر          از حبه تو معموره دل منمیرد</p>
--	--

این قصیده در شرح قصیده  
 از قاضی انور  
 میرزا حبیب قاضی کلکتہ  
 در این

چشمان تو خون ریز تر از لشکر جنگین  
 کیسوس تو تا بنده کند یی است رستم  
 در وسط دوزخ تو رخت دیدم و گفتم  
 و از رفت رفقار تو فیسما و غزاله  
 در طبع تو جا کرده دلا عشوه و غمزه  
 محبوب علیحان که ندر پیش در گریست  
 صد شکر که از مینت و صف جیش  
 دیدم تیزک و شوکت و اندازه پیش  
 بے تدو عیال است با فضال الهی  
 تشبیه و هم ذات و را چون بنفوس  
 ای سرور و جمجاه ترانیت معاول  
 در رزم جو بهرامی و در بزم جو یوز  
 چون حمله کنی روز و غایب سر اعدا  
 از هیبت تو شست کند از کف دشمن  
 آن گونه جهر رخس تو بر فوج لخت  
 یک مرد کماندار از افواج تو مرتج  
 تریاق بود لطف تو از بهر اجتا  
 گفتار تو اعجاز و کلام دگر آن حس  
 آن گونه بود مائل لتریف تو رفعت

م  
 در بزم جو یوز  
 در بزم جو یوز

ابروی کجست تیز تر از تیغ اہلا کو  
 مژگان تو برگشته سنانی ست بر زد  
 خورشید بر آورد و کسیر برج تر از د  
 مد ہوش و حشمان تو پیمانہ تاج  
 چون در دل من مدحت لواب ملک  
 در سیرت شادمانہ و در طلعت نیام  
 نظم جو گاستان ارم یافت  
 انکاشتمش تخت کے و تاج پرا تو  
 درخشش و در ہمت و در صولت تیر  
 در پہلو سے عمان چه بود آب قیر  
 ہر چہ خرد کرد بہر سمت نکالو  
 در حرم قراخانے و در عسکر  
 آید بجلو دارے تو فتح ز ہر  
 افتد بگلوش چو چشم حلقہ چالو  
 چون جہت پئے صید کند شیر بر ہا  
 بہرام جو یک شاہ سوار است زارد  
 زہرست پئے خاطر بدخواہ تو دارو  
 بسیار قنات بود از بحبہ و جادو  
 گرد و جو کسی شیفہ بر قامت دجو

م  
 در بزم جو یوز  
 در بزم جو یوز

م  
 در بزم جو یوز  
 در بزم جو یوز

م  
 در بزم جو یوز  
 در بزم جو یوز

م  
 در بزم جو یوز  
 در بزم جو یوز

خاقانی و قاتانی و فارابی و خواجی اسکندر دقت ست و در پیش چاه تا داری او را بود و نمیدانست تا حوت و نهنگ ست روانی خط تا آب بود باعث پیدایش لولو باشی بجان داد اگر دشمن و دوست همزنگ شب تار و رخ قیر و کبریت	حرفی ست ز روح تو تنها آنچه نوشتند المنته الله که مسدود جوان بخت تا وقع شود در دسر از صندل سوده سرخاب بود تا که عبرت غاب شناور تا نسخ بود لعل در بر جبهه و خضر مانی سر اورنگ باقیال شمشیر اعدا ای تو غمناک دول افکار دیر
---	---

احسان و ثنا خوان و هوا خواه تو کسیر  
دل شاد و نو اسب چو غلمان بیدار

### تقریظ از جامع کمالات انسانی مزار خورشید بیات صفه

فصحی اللسان به بیع البیان ابو الفضل دوران ابو الفیض ثانی چو در ادعیه فضل حسرت میمانی بعلم و کمالات جان جهانی سز و گریه بگویم که صاحب قدرانی قبلا و کمر بند و تاج کیانی تا بین نیکو چو اشعار شایسته بصد شادمانی بصد کامرانی	نفس در گرفت از تو علم معانی ابو الفتح عصره و ابو نصر دهر در اهل سخن افضل و برتر ای سیم زار نصرت نامور چهل سال از بیع دانش کوشی بایز که ز سبب بیالاسی تو چه زیبا نوشتی تو تاریخ دکن سلامت بزی نامروز قیامت
---	--

## ترجمه مؤلف تاریخ

مولانا عباس خلیف الرشید مصنف عجب العجائب الفتحه الامین مولانا شیخ احمد ربانی بن عالم  
 عامل میرزا محمد تقی خان شروانی بن میرزا محمد علیخان شیبستونی الممالک ایران در عهد نهای  
 نادر قمران بن میرزا ابراهیم خان همدا از جانب پیش سجا برین عبداللہ انصار کاشانی  
 و جد مادری اوسیدہ جیل خان مرشد آبادی از سادات عالی نسب و از اہر ابو و مولانا  
 ۲۲- شوال ۱۲۸۶ در بنارس پیدا شد و کتب عربیہ از والد خود خواند و فارغ  
 از میر خیرات علیخان فضل آبادی شاگرد شیخ علی حنین گیلانی و در بلاد کنعان  
 و پیر گردید و در نظم فارسی چندے از نجم الدولہ دبیر الملک میرزا اسد اللہ خان قاضی  
 دہلوی اصلاح گرفت و در فنون عسکری کہ عبارت از سیف بازی و اسب بازی باشد  
 بسبب چردلی جیل و فطری دستگاہ وافی بہم رسانید و در فنون ادبیہ و کلام استعداد  
 حاصل نمود و در فن تاریخ صاحب کمال گشت و سبھی بعض اکابر ابو الفضل دوران  
 میرزا عباس خان از بہادر شاہ خاتمہ آل تیمور مرغان یافت و اکثر بلاد ہند دیدہ و از  
 مدنی در خطہ بھوپال صوبہ مالوہ اقامت اختیار کرد و دران ریاست عربت و اعتبار کلی  
 حاصل نمود کہ امروز مقلد قوانین و مورخ وقایع انجا و متمم محکمہ تنظیمات شاہ جہانی  
 لقب یافتہ و باقتضای ائمہ ہدی سلام اللہ علیہم خردمندانہ لیسرے بر دو و فن تاریخ  
 و انشا و غیرہ تالیفات جمید میدارد از انجملہ تاریخ روم و تاریخ افغانہ و تاریخ سمرقند  
 و تاریخ قندریان و تاریخ ائمہ امجاد و تاریخ بھوپال و تاریخ نفیس و آئین حسین  
 کتب سلفہ اش کہ اکثر طبع گشتہ اند قابل ملاحظہ اریاب علم و فضل اند فقط  
 کتبہ مرزا محمد علی مدیر مطبع جعفری انصاریان چھپو

## استہار کتب مطبوعہ مطبع جعفر واقع شجاع پورہ لکھنؤ

رسالہ صفات ذاتی و صفات فعلی بارہ سالہ جبر و تفویض	۱
در رسالہ بد اور رسالہ شکایات و رسالہ رضاع - ۳۳	۳۳
تحفہ جوادید و رادعیدہ و اعمال فردیدہ اردو - ۳۴	۳۴
اردو ترجمہ جلال العیون جلد اول از حال حضرت	۳۵
خاتم الانبیاء تا حال امام حسن علیہ السلام - ۳۶	۳۶
ایضاً - جلد دوم از حال امام حسین تا حال قائم آل محمد - ۳۷	۳۷
تجوید الغنہ جلد اول خوشخوار وضع تریچل جلد اول - ۳۸	۳۸
نخل نام از حاج مرزا جعفر علی فصیح مرحوم - ۳۹	۳۹
مرثیہ و سلاک ہما فصیح - جلد اول و شوم - ۴۰	۴۰
مرثیہ ہماے جناب سید خورشید علی صاحب نفیس - ۴۱	۴۱
مرآۃ التحقیق در اصول خمسہ بدلائل و براین اردو - ۴۲	۴۲
تائید الاسلام رد نیچر از جناب مفتی سید محمد عباس صاحب	۴۳
قبلہ بزبان اردو - ۴۴	۴۴
تنقیح الکلام فی احوال شاعر الاسلام اردو ترجمہ کتاب	۴۵
آنریبل مولوی سید امیر علی صاحب - یہ کتاب لا جواب	۴۶
سیرت و حالات سوانح عمری جناب رسول مقبول من	۴۷
بطرز جدید ہر اسمین فرقہ ہمدون لغاری کے اعتراضات	۴۸
کا جواب شافی او نہیں کی کتب معتمدہ جو سلم لکھنؤ	۴۹
ہیں نہایت ثنائت سے دیاتے - ۵۰	۵۰
اخلاق احمدی - اس کتاب میں مفصل طور پر بیان	۵۱
تہذیب اخلاق کو حسب رواج زمانہ ابیات لکھ رقم کے	۵۲
اردو زبان میں لکھا ہے - ۵۳	۵۳
زبدۃ النجوم قواعد تجرید میں - ۵۴	۵۴
نہایت الطالب - در نسب و عادات بزبان عربی - ۵۵	۵۵
طالب السؤل فی قیام آل الرسول انجمہ بن علی شافعی - ۵۶	۵۶
کتاب اصلاح و باغم - تصنیف ابو علی محمد بن الحسن بن علی بن	۵۷
مفضل کلایہ و نہایت لطیف بزبان عربی نظم - ۵۸	۵۸
نہایت بلج الزمان بہرانی عربی - ۵۹	۵۹
طیب العرب دیوان عربی جناب مفتی سید محمد عباس صاحب - ۶۰	۶۰
مہر کوثری شرح قصیدہ سید جلیل حمیری علیہ الرحمہ - ۶۱	۶۱
مین لا یخسر الطیب تصنیف محمد بن کریم یارزی و طیب - ۶۲	۶۲
تصحیح الآیات موسوم بنجوم الفرقان در استخراج آیات قرآن - ۶۳	۶۳
حق الیقین از اخوند ملا محمد باقر مجلسی در اصول خمسہ - ۶۴	۶۴
سفینۃ النجات - در اثبات امامت و دیگر مبانی اصول - ۶۵	۶۵
صحیفۃ الرضا علیہ السلام - ۶۶	۶۶
مشکوۃ الاوزار از اخوند مجلسی - ۶۷	۶۷
حراۃ النجات - در ترجمہ حدیث اعرابی از اخوند مجلسی	۶۸
مشتمل بر چہار ہزار اسمک از سنائی و مخرمات - ۶۹	۶۹
نزدہ آٹھ عشرت - جلد اول بجواب تحفہ شاہ عبدالعزیز	۷۰
دہلوی در ذکر حدوث مذہب - ۷۱	۷۱
حد تحقیق مشہر شریعتی از مولوی ذبیح اللہ - ۷۲	۷۲
ضررت حیدر یہ بجواب شوکت مکریمہ در بحث متعہ ہر جلد - ۷۳	۷۳
الآب الجنان جلد دوم در مسئلۃ اولاد رفیع و غلط - ۷۴	۷۴
تذکرہ حکما المیسیسی بنجوم السنار بزبان فارسی - ۷۵	۷۵
رسالہ رحبت از اخوند ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ - ۷۶	۷۶
مجموعہ رسائل سید اخوند مجلسی مشتمل بر سترہ کتب و رسائل - ۷۷	۷۷

# جدول غلط و صحیح الفاظ تاریخ دکن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	تاریخ دکن	تاریخ دکن	۱۷	۱	سوار لچری	سوار لچری	۲۹	۱۶	سید پرید	سید پرید
۲	۵	کر دید	کر دید	۱۷	۱۶	اختیار	اختیار	۲۰	۵	حصہ	حصہ
۲	۷	دکن	دکن	۱۵	۱۷	آصفیہ تانی	آصفیہ تانی	۳	۱۵	خیر	خیر
۴	۱۸	بیانی تونی	بیانی تونی	۱۶	۸	یکصد	دو صد	۳۲	۱۰	میز تانان	میز تانان
۴	۱۸	جانا تونی	جانا تونی	۱۶	۱۶	یکصد	یکصد	۳۴	۵	رفع و	رفع و
۴	۱۹	قریبانی تونی	قریبانی تونی	۱۸	۱۹	فضلت	فضلت	۳۸	۱۱	زمان	زمان
۵	۲	سماگری	سماگری	۱۹	۱۰	بیشتر	بیشتر	۳۸	۱۹	غم زدہ	غم زدہ
۶	۹	پاسید	پاسید	۱۹	۱۳	از رو	از و سادہ	۳۵	۱۸	چند	چند
۶	۱۰	زادہ	زادہ	۲۰	۱	دو دازدیم	دو دازدیم	۳۶	۹	نیکو	نیکو
۶	۱۱	لا ادبالی	لا ادبالی	۲۱	۳	افزودید	افزودید	۳۶	۱۱	قالی	قالی
۶	۱۱	بیشتر	بیشتر	۲۲	۸	خوشیہ بابا	خوشیہ بابا	۳۷	۱۲	صفحہ	صفحہ
۷	۱۰	حیدر آباد	حیدر آباد	۲۳	۱۳	ماجدور	ماجدور	۳۷	۹	بیندہ	بیندہ
۸	۸	دوم	دوم	۲۳	۱۴	خرد و کل	خرد و کل	۳۷	۱۷	انجیر	انجیر
۸	۱۰	چند	چند	۲۵	۷	گفتم	گفتم	۳۷	۱۸	آرائیگا	آرائیگا
۱۰	۶	بینی	بینی	۲۶	۹	جہان	جہان	۳۷	۱۸	دیو گز	دیو گز
۱۰	۱۰	صفیہ قمر الدین	صفیہ قمر الدین	۲۶	۱۳	بشتم	بشتم	۳۸	۱۹	ماند	ماند
۱۰	۱۴	بہاوالین	بہاوالین	۲۷	۶	منش روتش	منش روتش	۳۹	۱۶	در و در	در و در
۱۲	۱۹	زندہ	زندہ	۲۹	۱	مقابلہ	مقابلہ	۳۹	۱۷	بہدگر	بہدگر
۱۳	۱۶	لچری	لچری	۲۹	۷	انجین	انجین	۴۲	۵	بالہ	بالہ

۵۰ برطانیہ صفحہ ۱۴-۲۶ صفحہ ۱۱ غلط است ۲۶ صفحہ ۱۱ صحیح است ۲

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۴	در عهد	در عهد	۴۴	۱۹	لمر صه	لمر ضاته	۴۵	۱۰	کشمم	کشمم
۴۳	۵	سجده	سجده	۴۶	۸	بیه	بیه	۴۷	۲۷	کژده	کژده
۴۳	۱۹	شاه سلطان	شاه سلطان	۴۶	۱۳	هنگنده	هنگنده	۴۷	۷	وروش	وروش
۴۴	۹	سرخا	سرخا	۴۷	۱۷	هنگنده	هنگنده	۴۸	۲	تا بیده	تا بیده
۴۴	۱۵	الامر لویه	الامر لویه	۴۷	۱۴	کری	کری	۴۸	۲	سرا بوج	سرا بوج
۴۴	۱۶	للقرب	للقرب	۴۷	۱۲	بطور	بطور	۴۸	۱۰	قرا سو	قرا سو
۴۴	۱۸	المکرم	المکرم	۴۸	۶	هنگنده	هنگنده	۴۸	۲	المنه	المنه

قطعه تاریخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک خنوری شمس با نغ  
نقشی خدا علی صاحب المخلص نغ

رفت شیدا بیان چون از مضامین درست  
خطبه تاریخ هجری خاصه فارغ بخواند  
کوس یکتای بهالم از زبان کلک زد  
سکه حالات شان کلک گوهر کلک زد

۱۳۰۴ هجری

قطعه تاریخ

رفت سحر بیان بر رخ زریای کج  
رخت از خاصه فارغ گل سال فصل  
بدون با نغشت قلم خوب کشیده غازه  
سبک طبع به پیش پیکر آرد  
۱۳۰۴ هجری





ب ۱۲۷

۹۵۲



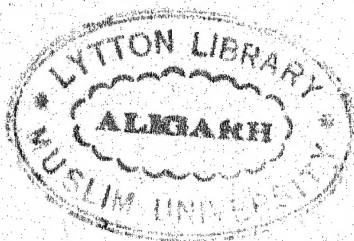
**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY  
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

13 FEB 1971

28 SEP 1971

۱۲ ۲۵



957

1720

یانغ چاروچن یخنی تارنخ وکھن

[illegible]